

«شرایط‌شناسی»

«روایت‌فراز»

«زمنه‌شناسی»

نشست پنجاه و هشتم

سه‌شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۸۷

به نام خدا

با سلام و عصر به خیر و کسب اجازه از دوستان، بزرگان جلسه و موسپیدان در خدمتتان هستیم.

فراز انقلاب ۵۷ هستیم. برگ سوم را می‌زنیم. شرایط بین‌المللی را شناختیم و مقداری هم شرایط ایران را از منظر رژیم شاه پیش آمدیم. بحث در ادامه شرایط‌شناسی است. سپس فراز را از نقطه‌عطف ۵۵-۵۴ تا ۵۷ روایت می‌کنیم و به زنجیره تحولانی [می‌پردازیم] که منجر به فروپاشی رژیم تاریخی شاهنشاهی در ایران شد. نهایتاً هم به جمع‌بندی بحث تا اینجا کار و اینکه چرا فروپاشی صورت گرفت، می‌پردازیم.

شرایط‌شناسی

شرایط‌شناسی را تا شرایط بین‌المللی پیش بردیم که جهان به یک سر فصل انفجاری رسیده بود. واژه‌ی انفجاری را از کتاب برژینسکی در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ وام گرفتیم. برژینسکی تیپ کیفی و استراتژ آمریکاست که در طول ۳۵-۳۰ سال گذشته [چهره بوده است]. او از اوایل دهه ۷۰ در بین استراتژیست‌های آمریکا چهره شد. زمانی که در ابتدای دهه ۷۰ شورای روابط خارجی آمریکا به سرفصل نوینی وارد شد و در سال ۱۹۷۰ با مساعی شورای روابط خارجی آمریکا^۱ و متحدین آمریکا در اروپا و ژاپن کمیسیون سه جانبه^۲ شکل گرفت، نقش برژینسکی هم پررنگ‌تر شد. نقشش

^۱. شورای سیاست خارجی آمریکا، تاسیس ۱۹۲۱، نهادی غیردولتی در آمریکاست که با هدف گسترش سطح تاثیرگذاری سیاست خارجه آمریکا در جهان فعالیت می‌کند.

^۲. کمیسیون سه جانبه شامل آمریکا، ژاپن و اروپای غربی است که در سال ۱۹۷۳ به همت برژینسکی و راکفلر تشکیل شد و در زمینه تاثیرگذاری در هیات‌های حاکمه جهان فعالیت می‌کند.

آنقدر پررنگ بود که از ابتدا مشخص بود در تیم کاری کارتر جای ویژه‌ای دارد. او طراح اصلی تئوری حقوق بشر بود و انگاره‌اش این بود که اگر جهان تا نیمه دهه ۷۰ در سرفصل انقلاب قرار داشت، الان از سرفصل انقلاب هم فراتر رفته و در سرفصل انفجار قرار گرفته است. [همچنین] وضعیت کشورهای پیرامونی ایالات متحده آمریکا که آن زمان حدود ۳۰-۳۵ کشور را در برمی‌گرفت، [بسته بود]؛ یک وجه قضیه به خاطر ساختار استبدادی، تشکیلاتی و اداری پوسیده و عدم تحمل نیروهای مخالف، حتی نیروهای پارلمانتاریستی مخالف بود و وجه دوم قضیه [به خاطر] شکاف اقتصادی بین شمال و جنوب که ناشی از افزایش قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ شمسی و جریان رکود و تورمی ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ بود. لذا جمع‌بندی‌اش این بود که حال که جهان انفجاری است و کشورهای متحد آمریکا به هیچ وجه حتی در نازل‌ترین شکل ممکن حقوق فردی انسانها را هم محترم نمی‌شمارند، دموکرات‌های آمریکا - که در نیمه دهه ۷۰ پیش‌برنده استراتژی کلان ایالات متحده شده‌اند - باید روی بحث حقوق بشر بایستند. لذا وقتی که کارتر از نیمه سال ۱۳۵۴ شمسی (۱۹۷۵ میلادی) وارد مبارزات انتخاباتی شد و یک سال را در آن فضا سیر کرد، بیش از هر چیز به بحث حقوق بشر در کشورهای پیرامونی آمریکا تلنگر زد. او مشخصاً به نظام کره جنوبی که آن موقع پارک‌چون‌هی در راس آنها قرار داشت، به [حکومت] سرهنگان در یونان و آرژانتین، به ژنرال‌ها که در برزیل غوغا کرده بودند، به نیکاراگوئه و در منطقه ما هم به ایران - که شاخص کشورهای بود که در حوزه حقوق بشر در زمره آخر کلاسی‌ها و مردودی‌ها قرار داشتند - ضرب - آهنگ زد.

در آن دوره یک‌ساله بیشتر از همه با ایران برخورد شد و می‌شود گفت بخش مهمی از پز سیاست خارجی آمریکا در دوران مبارزات انتخاباتی - حد فاصل پاییز ۱۹۷۵ تا پاییز ۱۹۷۶ - مصروف مساله ایران شد و اتاق ویژه‌ای هم برای ایران تشکیل داده شد. شاید مسایل دیگران به حادی مسایل ایران نبود. وضعیت ایران در چارچوب

استراتژی [بازدارندگی] گوم^۱ که قبلا به آن پرداختیم و [تئوری] بگذار دیگران به جای ما بجنگند -تئوری ای که محصول تفکر مشترک نیکسون و کسینجر بود و [بر اساس آن] در سفر آنها در سال ۱۳۵۱ به ایران کارسپاری شد- وضعیت ایران از چند نظر وضعیت ویژه‌ای بود. یکی اینکه ایران در منطقه سائتر بود. قبلا صحبت شد که ایران در منطقه به یک کریدور پرتحرک دیپلماسی تبدیل شده بود، تا آنجایی که بخشی از سیاست خارجی آمریکا را به دوش می‌کشید. پیشتر عنوان شد که دیگر نیازی نبود ملک حسین یا بوتو به آمریکا بروند. خیلی مهم بود وقتی ضیا الحق علیه بوتو کودتا کرد، به فاصله دو روز بعد از کودتا به ایران آمد و مسایلش را به جای اینکه با آمریکایی‌ها حل و فصل کند، با ایران حل و فصل کرد. لذا ایران هم کریدور بود و هم دومین تولیدکننده نفت و گاز جهان. مساله سوم این بود که ایران میزبان صنایع مشتق از نفت شده بود و بنا بود که جایگاه هفت خواهران^۲ را در حوزه پتروشیمی و مشتقات نفت به عهده بگیرد. وجه دیگر این بود که ایران انبار اسلحه منطقه بود و غیر از اسرائیل که شرایط ویژه خود را داشت، هیچ کشوری در دوره نیکسون و جرال د فورده که بعد از ماجرای واترگیت جانشین موقت نیکسون بود، مثل ایران خرید تسلیحاتی نکرده بود. لذا ایران از هر پنج منظری که برشمردیم، موقعیت استراتژیکی داشت.

تکرار یک کشاکش تاریخی

اتفاق تاریخی که افتاد این بود که یک کشاکش تاریخی تکرار شد و شاهد یک مشابهت تاریخی بودیم؛ همان درگیری ای که سالهای ۴۱-۴۰ بین رژیم شاه و شخص

^۱ در سال ۱۹۶۹ و در طی دوران ریاست جمهوری نیکسون بر آمریکا، استراتژی بازدارندگی برای اولین بار در جزیره گوم تنظیم شد. طی این استراتژی آمریکا تصمیم گرفت در زمینه‌های امنیتی به متحدان منطقه‌ای تکیه کند و گام نخست حفظ امنیت را به کشورهای کلیدی جهان سوم بسپارد. طی این استراتژی ایده ابرقدرت منطقه‌ای مطرح شد و ایران به عنوان ژاندارم منطقه خاورمیانه تعیین گردید.

^۲ هفت شرکت عظیم نفتی جهان که تا پیش از پیدایش اوپک انحصار کامل نفت جهان را داشتند و هم اکنون نیز در زمینه اکتشاف، تولید، عرضه و قیمت گذاری نفت موثر هستند به این نام معروف هستند. این هفت شرکت عبارتند از اکسون (Exxon)، شل (Shell)، گلف (Gulf)، بریتیش پترولیوم (BP)، تکزاکو (Texaco)، موبیل (Mobil) و شورون (Chevron).

شاه با دموکرات‌های آمریکا به نمایندگی کندی بر سر اجرای رفورم کندی به وجود آمد، عیناً از پاییز ۱۳۵۵ تا پاییز ۱۳۵۶، درست در یک فاصله یک‌ساله، بین دموکرات‌های آمریکا با شخص شاه مشخصاً بر سر مساله حقوق بشر به وجود آمد. آن یک سال نت [(یعنی کامل)] بود، این یک سال هم نت بود. حالا اگر پارادوکس اصلی حاکمیت جدید آمریکا با بقیه کشورها بر سر مساله حقوق بشر بود، با ایران هم بر سر حقوق بشر و هم بر سر خریدهای تسلیحاتی و افزایش بهای نفت بود. حالا این حوزه را یک بررسی مختصر می‌کنیم.

کنش و واکنش یک‌ساله‌ی دموکرات‌های آمریکا و شاه بر سر حقوق بشر:

این طور تحلیل شد که در سالهای ۴۰ و ۴۱ شاه به غایت محافظه‌کار بود، محافظه‌کاری شاه را در خاطرات نزدیک‌ترین افرادی که با او بودند -مثل فردوست^۱ که از دوران محصلی در سوئیس با او بوده و مثل دیگرانی که سیرهای مشترکی را با او طی کرده‌اند- [مشاهده می‌کنیم]. یکی روی عدم جسارت شاه دست می‌گذارد؛ یکی روی ترس درونی، جبونی و زبونی او برخلاف پدرش، یکی هم روی محافظه‌کاری‌اش و نهایتاً بر [این موضوع دست می‌گذارد که] ابزار مدیریتی او در طول حاکمیتش ابزار کنترلی بود. ابزاری که سه‌پره بود؛ امنیتی، پلیسی و نظامی و غیر از این ابزار کنترلی ابزار مدیریتی [دیگری] نداشت. [ابتدا] مقابل کندی ایستاد [اما] وقتی که علی‌امینی^۲ که پز اصلاحات گرفته بود، زمین‌های مادرش را هم تقسیم کرده بود، برنامه اصلاحات داشت و [می‌خواست] در دادگستری، وزارت کشاورزی، وزارت کشور و سایر حوزه‌های زیرپوشش دولت آلترناتیوسازی کند، [شاه] مجبور شد و پذیرفت.

^۱ حسین فردوست، ۱۲۹۶-۱۳۶۶، همبازی و همدرس کودکی و نوجوانی محمدرضا شاه، ریس دفتر ویژه اطلاعات شاه، قائم مقام ساواک در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۹ و ریس سازمان بازرسی کل کشور در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ بود.

^۲ علی‌امینی مجدی، نخست‌وزیر ایران در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ و وزیر اقتصاد و دارایی کابینه مصدق و قوام السلطنه و زاهدی بود. در زمان او اصلاحات ارضی در ایران آغاز شد ولی وی در نیمه برنامه از کار برکنار شد.

سال ۵۶-۵۵ خیلی آلترا تیوسازی در میان نبود، اما فشار آمریکایی‌ها بر سر حقوق بشر فشار ویژه‌ای بود. دقیقا از زمانی که کارتر مبارزات انتخاباتی‌اش را شروع کرد، نهادهای حقوق بشری جهان مثل *عفو بین‌الملل*^۱ و *دیدهبان حقوق بشر*^۲ -که آن موقع چترش بر جهان محدودتر از چتر کنونی‌اش بود- اصرار بر بازدید از زندان‌ها را شروع کردند. تا آخر سال ۱۳۵۵ در همه‌ی زندان‌ها بر روی نمایندگان حقوق بشر بسته بود ولی بالاخره تحت فشارهای آمریکا که امواج جهانی داشت، شعارهای مبارزات انتخاباتی کارتر و سازمان‌های حقوق بشری نهایتا در زندان‌ها در ایران باز شد. منتهی در زندان‌ها در ایران زمانی باز شد که دیگر توحش سابق امکان اجرا پیدا نمی‌کرد. [زیرا] اساسا مساله جنبش مسلحانه حل شده بود. یعنی مساله جنبش مسلحانه سال ۱۳۵۴ با سرکوب‌های وحشیانه بیرون و درون تقریبا حل شده بود که بعد به آن می‌رسیم. بعد از ترور سرهنگ شفرز^۳ توسط سازمان مجاهدین، [این سازمان] تغییر ایدئولوژی داده بود و در سال ۱۳۵۵ دیگر در بیرون تروری نبود. هسته مرکزی بیرون از زندان فدایی‌ها هم با تهاجمی که به منزل حمید اشرف شد، [از بین رفت] و تمام کسانی که در آن جلسه در مرکزیت بودند، در درگیری از بین رفتند. پس اساسا مساله جنبش مسلحانه حل شد. مساله جنبش مسلحانه هم که حل بشود، طبیعتا فاز بازجویی و فاز شکنجه پایین می‌آید. یعنی شکنجه‌های ویژه دهه ۵۰ مختص جریان چریکی بود و جریان چریکی که به این نقطه عطف رسید، طبیعتا کاربرد روش‌های پیشین دیگر فلسفه‌ای نداشت. لذا انتهای ۱۳۵۵ و ابتدای ۱۳۵۶ اول بار «روبرت بالانژه‌ی» فرانسوی که یکی از فعالان حقوق بشر بود، به نمایندگی از صلیب سرخ جهانی و عفو بین‌الملل

۱. سازمان عفو بین‌الملل (Amnesty International)، یک سازمان مردم‌نهاد بین‌المللی است که در سال ۱۹۶۱ تاسیس شد و در زمینه دفاع از حقوق بشر در جهان فعالیت دارد.

۲. سازمان دیدبان حقوق بشر (Human Rights Watch)، یک سازمان غیردولتی بین‌المللی است که در سال ۱۹۷۸ میلادی به منظور بررسی تبعیت کشورهای بلوک شرق به مفاد پیمان حقوق بشر ایجاد شد و امروزه در زمینه تحقیقات و پشتیبانی حقوق بشر در کل جهان فعالیت دارد.

۳. سرهنگ شفرز از سرمستشاران آمریکایی بود که به همراه جان ترنر، دیگر مستشار آمریکایی در ۳۱ اردی بهشت ۱۳۵۴ توسط سازمان مجاهدین خلق ایران ترور شد.

به ایران آمد و از زندان‌ها بازدید کرد. اوایل ۵۶ هم مجدداً عفو بین‌الملل آمد و در زندان‌ها تا حدودی باز شد.

کنش و واکنش یک ساله دموکرات‌های آمریکا و شاه بر سر خریدهای تسلیحاتی و افزایش بهای نفت:

[پس کشمکش کارتر با حکومت شاه] یکی بر سر مساله حقوق بشر و دومی بر سر مساله خریدهای تسلیحاتی بود. در ابتدای سر کار آمدن دموکرات‌ها و انتهای [دوره] جمهوری خواه‌ها، بحث بر سر این بود که ایران هواپیمای آواکس^۱ هم بگیرد که در آمریکا خیلی سر و صدا کرد.

[در آن زمان] ایران در درون اوپک موضع قوی‌ای داشت. بر خلاف ۳۰ سال بعد از انقلاب که هیچ‌وقت حتی مدیریت کل اوپک به‌صورت چرخشی هم به ایران نرسید و حتی در دورانی که چرخشی نوبت ایران بود، اعضای اوپک اجازه ندادند مدیریت اوپک به آن برسد، ولی در سالهای قبل از انقلاب تفاوت می‌کرد. در سال ۱۳۴۰ شمسی (۱۹۶۹ میلادی) که اوپک شکل گرفت، ایران یکی از پنج بنیانگذار آن بود و مدیران نفتی ایران هم از مدیران نفتی اصلی اوپک بودند. مدیرانی مثل «محمد یگانه»^۲ که اقتصاددان بود و بعد از او جمشید آموزگار^۳ [.... بودند]. آموزگار قبل از اینکه نخست‌وزیر بشود، دبیرکل اوپک بود. یعنی ایران همیشه [نسبت به] عربستان و وزیر نفت معروفش که آن موقع زکی یمانی^۴، تحصیلکرده هاوارد و از شاگردان کسینجر بود، دست بالا را داشت. ایران در بین ۱۴-۱۳ کشور عضو اوپک از سال ۵۵-۱۳۵۴ به بعد، طرفدار افزایش بهای نفت بود، چیزی که غرب و به‌خصوص آمریکا به هیچ وجه

^۱. AWACS

^۲. محمد یگانه (۱۳۷۷-۱۳۰۲)، دانش‌آموخته اقتصاد و کارمند سازمان ملل بود. پس از بازگشت به ایران سمت معاونت وزارت اقتصاد را عهده‌دار شد و در سال ۱۳۴۸ به وزرات آبادانی و مسکن رسید. او در سال ۱۳۵۲ به ریاست بانک مرکزی منصوب شد و در کابینه‌ی آموزگار به وزارت اقتصاد و دارایی رسید.

^۳. جمشید آموزگار، ۱۳۰۲، از سیاستمداران مطرح دوران دوران پهلوی دوم بود که در دوره‌های مختلف سمت‌هایی چون وزارت کابینه اقبال، منصور و هویدا، ریاست اجلاس اوپک در تهران، دبیرکلی حزب رستاخیز و نخست‌وزیری از ۱۳۵۶ تا ۵۷ را بر عهده داشت.

^۴. احمد زکی یمانی، ۱۹۳۰، وزیر نفت عربستان سعودی در سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۶

بر نمی‌تابید.

در این زمان یک دوره کشاکش داریم. فاکت بعضی از موضع‌گیری‌ها [ی‌شاه علیه آمریکا] را خدمتتان قرائت می‌کنم [تا مشخص شود] که [هرچند] درگیری با آمریکا در شکل و شمایل و جوهره رژیم شاه نبود، ولی در آن یکسال درگیری وجود داشت. فاکت‌های متعددی وجود دارد که درگیری، درگیری نسبتاً واقعی‌ای بود. اما لامحاله به نفع آمریکایی‌ها و به زیان استبداد شکل گرفته و تاریخی شاهنشاهی در ایران رو به حل رفت. فاکت‌هایی که خدمتتان می‌خوانم مربوط به همان دوران پاییز ۵۵ تا پاییز ۵۶ است که اوج درگیری‌ها و تکرار کشاکش تاریخی یک‌ساله مشابه سالهای ۴۰ و ۴۱ بود. سال ۱۳۵۶ در سالگرد مشروطه شاه پیامی داد که مخاطبش جریان تازه روی کار آمده در ایالات متحده بود و [در این پیام] تصریح کرد که دموکراسی فقط با مفهومی که در ایران دارد می‌تواند جایگاهی داشته باشد. این تکه‌اش مهم بود که دموکراسی برای ما نمی‌تواند یک کالای وارداتی باشد. یعنی تصریح کرد ما نمی‌توانیم پکیجی را که در اینجا حقوق بشر است، به شکلی که آمریکایی‌ها می‌گویند در ایران بیاوریم و ما سیر تجربی خودمان را طی می‌کنیم. اما یکی از مهمترین واکنش‌های شاه در مصاحبه معروفش با امیر طاهری^۱، سردبیر وقت کیهان در سال ۵۵ و تقریباً ۴-۵ روز قبل از این بود که کارتر سر کار بیاید. زمانی که دیگر کارتر شمشیر را از رو برای ایران بسته بود. جمله شاه خیلی تاریخی بود و اساساً از او بر نمی‌آمد. [او در این مصاحبه] عنوان کرد که استعمارگران یک‌باره لیبرال، آزادی‌خواه و مدافع حقوق انسانها شده‌اند. شاه واکنش ویژه روی آمریکایی‌ها نشان داد. اما مهمترین واکنش شاه در دی ۱۳۵۵ در مصاحبه با «بزنس‌ویک»^۲ -یک نشریه‌ی دیپلماتیک آمریکایی که در چارچوب دموکرات‌ها مانور می‌داد- بود. آنجا معطوف به جریان دموکرات هیات حاکمه آمریکا که [تازه] روی کار آمده بود، عنوان کرد آنها آزادند که اسلحه خود را به هرکس که مایلند بفروشند -این جمله‌اش جالب است- همانطور که من نیز در مورد فروش نفت خودم آزادم. شاه

^۱ امیر طاهری، سردبیر روزنامه کیهان در سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ بود. او پس از انقلاب به عنوان روزنامه نگار در اروپا فعال است.

^۲ Business Week

نفت را اصلاً مال خودش می‌دانست. [شاه] همچنین [در این مصاحبه گفت] به یاد داشته باشید که ایران می‌تواند هر سال برای کالاهای شما یک بازار ۱۰ میلیارد دلاری باشد که در آن صورت آن را از دست خواهید داد. لذا شاه در حد خودش یک شاخ و شانه تاریخی کشید. گفت حالا اگر نمی‌خواهید اسلحه به من بفروشید، نفروشید اما من هم نفتم را به شما نمی‌فروشم، آزادم به هرکس که می‌خواهم بفروشم. نهایتاً بازار کالایم را هم به جای اینکه به روی شما باز کنم، به روی اروپا و ژاپن باز می‌کنم. منتهی سیر به جایی رسید که امکان ادامه درگیری نبود. فشار از طرف آمریکا زیاد بود. از این طرف هم اطرافیان شاه و به‌خصوص شخص فرح، همسرش سعی می‌کردند مناسبات ایران و آمریکا را تلطیف کنند. مثلی وجود داشت که سعی در تلطیف روابط شاه و کارتر داشت. یک ضلع این مثلث اردشیر زاهدی^۱، داماد سابق شاه بود. او در این زمان دیگر داماد شاه نبود، شهنواز را طلاق داده بود و سفیرکبیر ایران در آمریکا بود. زاهدی به‌خصوص در میان جمهوری خواهان لابی داشت و بعد از پیروزی کارتر با او ملاقات کرد و سعی داشت تنش به وجود آمده میان شخص شاه و کارتر را تقلیل بدهد. فرح تابستان سال ۵۶، در نقطه اوج بحران‌های شاه و کارتر، به آمریکا رفت. آمریکا بنیادهایی دارد که معمولاً پیک‌نیک‌های سالانه دارند. بنیادی به نام «بنیاد اسپن»^۲ وجود داشت که بیشتر دست جمهوری خواه‌ها بود و کسینجر از مدیران آن بنیاد بود. فرح تیر سال ۵۶ به پیک‌نیک بنیاد اسپن رفت و آنجا مذاکراتی کرد و لابی‌هایی را تشکیل داد. پس یک ضلع دیگر مثلث هم فرح بود. ضلع سوم مثلث هم لابی‌های بین آمریکا و رژیم شاه بودند. تیپ‌هایی مثل علی‌پاشا صالح^۳ که برادر ناخلف مرحوم الله‌یار خان صالح^۴ از نزدیکان دکتر مصدق، بود.

۱. اردشیر زاهدی، ۱۳۰۷، از سیاستمداران دوران پهلوی دوم و پسر سرهنگ فضل‌الله زاهدی (نخست‌وزیر پس از کودتای ۱۳۳۲) بود که در سمت‌هایی چون سفیر ایران در آمریکا و انگلیس، وزیر امور خارجه کابینه هویدا ایفای نقش کرد. او مدت ۱۰ سال، ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵، همسر شهنواز (دختر شاه و فوزیه) بود.

۲. انستیتو اسپن، فرح در سال ۱۳۵۶ در این بنیاد در مورد حقوق بشر و منشور کورش صحبت کرد.

۳. علی‌پاشا صالح، ۱۲۸۰-۱۳۶۹، حقوق‌دان و کارمند محلی سفارت آمریکا.

۴. الله‌یار صالح، ۱۲۷۵-۱۳۶۰، وزیر دادگستری کابینه قوام، ساعد و حکیمی بود. او که از اعضای جبهه ملی

سفر آبان سال ۵۶ شاه به آمریکا با مساعی اینان ترتیب داده شد و نهایتاً کارتر هم دو ماه بعد، دی ۵۶ که محرم بود به ایران آمد. سفر اول خیلی پرتش بود و درگیری‌های شدید دانشجویان ایرانی در آمریکا با پلیس آمریکا و مختل شدن مراسم پیش آمد. بعد از آن دو سفر، روابط روبه عادی شدن گذاشت و دو طرف از این کشاکش که طبیعتاً به نفع هیچ‌کدام و به‌خصوص به نفع رژیم شاه نبود، [دست کشیدند]. [در این زمان] کابینه هویدا بعد از ۱۳ سال بی‌دست‌آورد کنار رفته بود و کابینه آموزگار آمده بود. رژیم شاه هم بحران‌های داخلی و اقتصادی ناشی از برنامه پنجم و هم بحران تشکیلاتی و سیاسی ناشی از کشاکش با آمریکایی‌ها را داشت. لذا مجبور بود که مسایل را رو به حل ببرد.

تحولات دوران کشاکش و پس از دوران توافق

همزمان با مذاکرات و لابی‌ها که بخشی از دوران کشاکش‌ها را در بر می‌گرفت و بعد از دوران توافق، اتفاقاتی ناشی از چترافکنی و سایه‌گستری فضای حقوق بشری در ایران رخ داد. این تحولات را می‌توانیم در ۱۱-۱۰ محور مرور کنیم تا فضای ذهنی آماده‌تری برای ورود به زنجیره تحولات منجر به انقلاب بهمن ۵۷ داشته باشیم.

مواضع همخوان با دوران نو

در حداثی که شاه با دموکرات‌های آمریکا در گیر بود و در همان دورانی که می‌رفت که مسایل رو به حل بروند و رتق و فتق بشود، مسئولان تراز اول حاکمیت مواضعی می‌گرفتند که همسو با فضای بین‌المللی و حقوق بشری بود. دهمین سالگرد تشکیل کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر برای اول بار در ایران برپا شد. اساساً تا سال ۵۶-۵۵ هیچ‌وقت در ایران بحث حقوق بشر نبود و هیچ‌وقت مراسم سالگرد برگزار نمی‌شد. اما در اینجا مراسم سالگرد با پیامی که شاه برای همایش داده بود، برگزار شد. فرح بیش از همه به‌طور جدی مواضع متناسب با دوران می‌گرفت؛^۱ مثلاً [گفت]،

ایران بود در کابینه مصدق در یک دوره یک‌ساله وزیر کشور و یک‌سال سفیر ایران در آمریکا بود. او همچنین از اعضای اصلی حزب ایران بود.

^۱. در اینجا تصریح شده است که به دلیل کمبود وقت تاریخ‌ها خوانده نمی‌شود.

«انتقاد کردن حق مردم است» یا در سخنرانی‌اش در همان بنیاد اسپن تصریح کرد که «توجه به حقوق فرد در ایران ریشه عمیقی دارد». در ایران نیز تصریح کرد «در ایران محدودیتی برای آزادی‌های باارزش نیست». داریوش همایون^۱ که مدتی بعد از این صحبت وزیر اطلاعات و جهانگردی کابینه آموزگار شد، به عنوان یک انتלקتوئل درون حاکمیتی که مدیر انتشارات فرنکلین بود، اظهارنظر کرد: ترس از انتقاد نباید در کسی وجود داشته باشد. حتی اشرف^۲، خواهر شاه که اصلاً در این فازها نبود، در سامان ملل سخنرانی کرد و عنوان کرد که ایران شکنجه را محکوم می‌کند. شاه نیز با یکی از خبرنگاران آمریکایی در سال ۵۵ مصاحبه ویژه‌ای داشت. اگر که دوستان به روزنامه‌ها مراجعه کنند [می‌بینند] این مصاحبه بسیار تهاجمی است. خبرنگار آمریکایی مثل یک بازجو است و شاه با همه تبخترش مثل یک شکنجه‌گر است. [در این زمان] هنوز در زندان‌ها به سوی مجامع حقوق‌بشری باز نشده بود، آنجا خبرنگار تصریح می‌کند که به نظر ما الان در زندان‌های شما شکنجه وجود دارد، شاه تصریح می‌کند که نه شکنجه وجود ندارد. سه چهار بار رفت و برگشت می‌شود، خبرنگار در انتها عنوان می‌کند که ما اطلاع ویژه داریم که در زندان‌های شما شکنجه است. شاه از موضع کاملاً انفعال و دست پایین تصریح می‌کند که من به شما اطمینان می‌دهم که در حال حاضر در زندان‌های ما شکنجه وجود ندارد. آن زمان آخر سال ۵۵ است که دیگر

^۱ داریوش همایون، متولد ۱۳۰۷ تهران. دارای دکترای حقوق از دانشگاه تهران. در جوانی به حزب فاشیست سومکا پیوست. پس از کودتای ۲۸ مرداد در روزنامه اطلاعات مشغول به کار شد. در سال ۴۶ روزنامه آیندگان با مدیر مسئولی و سردبیری وی انتشار یافت. در دهه ۵۰ به سمت مشاور مطبوعاتی هویدا انتخاب شد. در حزب رستاخیز از گردانندگان و تئوریسین‌های حزب به شمار می‌رفت. در ۵۵ قائم مقام دبیر کل رستاخیز شد. مشهور است که مقاله روزنامه اطلاعات علیه آقای خمینی توسط وی نوشته شده است. در کابینه آموزگار به وزارت اطلاعات و جهانگردی مشغول شد. در دوران نخست وزیری شریف امامی زندانی شد. در جریان انقلاب از کشور فرار کرد. در بهمن ۸۹ مرد.

^۲ خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی، متولد ۱۲۹۸ خورشیدی، مشهور به برخورداری از نفوذ سیاسی فراوان در دوران پهلوی دوم و معروف به ام‌الفساد ایران که در بسیاری از رسوایی‌های اخلاقی رژیم شاه از جمله مسائل مربوط به مواد مخدر و زد و بندهای سیاسی از او نام برده می‌شد. پیش از پیروزی انقلاب از ایران گریخت و در آمریکا ساکن شد.

ضرورتی برای شکنجه وجود نداشت زیرا دیگر همه بازجویی‌های جنبش مسلحانه درآمده بود. اگر خود دوستان این مواضع را تعقیب کنند، دید جدی‌تری نسبت به شرایط پیدا می‌کنند. هویدا هم تصریح کرد که همه قلم‌ها نباید با یک مرکب پر شوند و ... از این دست مواضع در حد فاصل انتهای سال ۵۵ تا انتهای ۵۶ زیاد بود.

ادعای توان انطباق

محور دوم تحولات این بود که رژیم شاه بعد از حل مساله با آمریکا در این سطح از ادعا قرار گرفت که توان انطباق با شرایط جدید را دارد. چند سخنرانی مهم به‌خصوص بعد از جناح‌بندی‌هایی که درون حزب رستاخیز شکل گرفت، [ارائه کرد]. درون حزب رستاخیز جناح‌بندی‌هایی صوری را شکل دادند و یک جناح سازنده و یک جناح پیشرو درست شد. در راس یک جناح هوشنگ انصاری^۱ و در راس جناح دیگر هم مجید مجیدی قرار گرفت. هر دو هم اقتصادی بودند و اصلاً سیاسی نبودند. هر دو آمدند جناح‌بندی‌های سیاسی را داخل حزب رستاخیز راه انداختند. مواضع انصاری و مجیدی مکمل مواضع آموزگار، هویدا و شاه و فرح بود؛ آنها تاکید داشتند که ما آمادگی برای یک زایمان جدید و انطباق با دوران جدید را داریم. فکتهای زیاد است و امکان خواندنش وجود ندارد.

انتقادهای درون‌حاکمیتی

بعد از این که مواضع هم‌خوان با دوران نو اتخاذ شد و ادعاهایی به‌خصوص از طرف مسئولان جناح‌های درون‌حزبی [مطرح شد] مبنی بر اینکه امکان انطباق با شرایط جدید را داریم و می‌توانیم مقداری توسعه سیاسی هم‌پای توسعه اقتصادی داشته باشیم - ادعایی که به‌خصوص مجیدی و انصاری می‌کردند - هم‌پای این [موارد] انتقادهای درون‌حاکمیتی هم راه افتاد که قبلاً اشاره شد. [مثل] انتقادهای کارشناسانه درون سازمان برنامه که به بیرون سازمان برنامه هم درز پیدا کرد. تقریباً می‌شود گفت آموزگار اپوزسیون دولت هویدا بود. برنامه‌ای که دولت آموزگار در مرداد ۵۶، در همان کشاکش درگیری‌های شاه

^۱ هوشنگ انصاری، ۱۳۰۶، وزیر اقتصاد در کابینه هویدا و آموزگار و رابط اقتصادی ایران و آمریکا بود. او در زمان دبیرکلی هویدا بر حزب رستاخیز، رهبر جریان لیبرال سازنده بود.

با آمریکا ارائه داد به نوعی نقد عملکرد دولت هویدا بود.

پُرِ اصلاحات و پاکسازی؛ کمیسیون شاهنشاهی

اما شاید یکی از پر سر و صداترین تحولات دوران کشاکش و بعد از دوران توافق، پُرِ اصلاحات و پاکسازی بود. از سال ۵۶ که دیگر اوج بحران‌های اقتصادی بود و اشاره کردیم تضاد شاه با سازمان برنامه حاد شده بود، پروژه‌های ملی خیلی کند پیش می‌رفت. ائتلاف سرمایه خیلی جدی شده بود و برنامه روی کاغذ بود و جریان اقتصادی سیر خاص خودش را مستقل از برنامه می‌رفت. اتفاقی که همیشه در ایران رخ داده و الان هم در ایران رخ می‌دهد و پررنگ‌ترین گزاره در این فراز است.

شخص شاه به کمک رئیس دفترش که آن موقع معینان^۱ بود، سردمدار اصلاحات اقتصادی و مبارزه با فساد شدند. کمیسیونی را درست کردند و اسم آن را کمیسیون شاهنشاهی^۲ گذاشتند. مسوولیت کمیسیون شاهنشاهی با معینان بود. یک دفتر مستقل در نیاوران گرفتند. کامپیوتر هم تازه در ایران در سازمان برنامه گسترش پیدا کرده بود. آن دفتر کمیسیون شاهنشاهی آن‌لاین اطلاعات سازمان برنامه شد و [توسط] شخص معینان همین کاری [صورت گرفت] که الان در ادبیات جمهوری اسلامی به نام تحقیق و تفحص دارد صورت می‌گیرد. آن موقع اسمش را «بررسی‌های از نزدیک» گذاشته بودند. [در چارچوب این بررسی‌ها] خیلی از پروژه‌هایی که هم به لحاظ ائتلاف سرمایه و بریز و بپاش‌های بودجه‌ای و هم به لحاظ طول کشیدن دوران پیشبری پروژه مساله‌دار شده بود، مورد بررسی قرار گرفت. آن موقع در سال ۵۶ تلویزیون گاهی سه تا چهار ساعت برنامه عصرها را به‌صورت زنده به بحث‌های کمیسیون شاهنشاهی اختصاص می‌داد. این کمیسیون را معینان اداره می‌کرد و اختیار ویژه هم از طرف شاه داشت و از موضع خیلی برتر با روسای دستگاه‌ها و وزرا برخورد می‌کرد.

^۱. نصرت‌الله معینان، او معاون نخست وزیر و ریس اداره تبلیغات در دولت شریف امامی، وزیر راه در دولت علم، وزیر اطلاعات در دولت منصور و منشی مخصوص دفتر شاه از سال ۱۳۵۵ تا انقلاب بود.

^۲. کمیسیون شاهنشاهی در سال ۱۳۵۵ پس از ناکامی برنامه پنجم اقتصادی و به فرمان مستقیم شاه جهت بررسی ناکارآمدی‌های کشور ایجاد شد. فردوست، برخی از اعضای دفتر شاه، برخی از نظامیان و برخی از اعضای ساواک از اعضای این کمیسیون بودند.

[در این فرایند] چند وزارتخانه محکوم شدند، چند وزیر برکنار شدند و حتی [فریدون] مهدوی^۱، وزیر بازرگانی آن موقع به اتهام اختلاس در خرید آهن و شکر بازداشت شد. کار خیلی بالا گرفت و سعی می‌کردند پز بین‌المللی داشته باشند که ما داریم خط اصلاحات اقتصادی را پیش می‌بریم.

نمایش‌های تلویزیونی

این محورها بیشتر درون‌حاکمیتی بود. از دورن حاکمیت که بیرون بیایم، آخر سال ۵۵ و اول ۵۶ هم نمایش‌های تلویزیونی راه افتاد. سال ۵۵ سیستم نمایش تلویزیونی ایران پال شده بود. تلویزیون هم رنگی شده بود که البته همه نداشتند. بیشتر برنامه‌های شبکه دو رنگی پخش می‌شد. [در این زمان] برای اول بار میزگردهای تلویزیونی زنده برگزار کردند. پیشتر هیچ‌وقت در تلویزیون شاه - نه زمان ثابت پاسال^۲ و نه زمان تلویزیون ملی - برنامه سیاسی زنده برگزار نمی‌شد. اولین میزگرد تلویزیونی زنده را به آقای مسعود بهنود^۳ دادند. سال ۵۵ تا ۵۶-۵۷ این میزگردها مستقیم در شبکه دو برگزار می‌شد. در شبکه یک هم به موازات، میزگردی را به آقای میدی^۴ - که در ۳۰ سال گذشته در این تلویزیون‌های لوس آنجلسی فعال بوده - و به احسان نراقی

^۱ فریدون مهدوی، فرزند حسن مهدوی و نوه حاج محمدحسین امین‌الضرب، متولد ۱۳۱۱ تهران. فارغ التحصیل رشته اقتصاد دانشگاه سورین. او پس از پایان تحصیل به ایران بازگشت و در بانک توسعه صنعتی و معدنی مشغول به کار شد. در سال ۱۳۴۱ به دلیل همکاری با جبهه ملی دوم بازداشت شد و مدتی را در زندان گذراند. در سال ۱۳۵۳ از سوی هویدا برای وزارت بازرگانی معرفی شد. در بهمن ۵۴ از کار برکنار شد و به عنوان وزیر مشاور در امر ورزش تا مرداد ۵۶ در کابینه بود. او پس از سقوط کابینه هویدا به اروپا رفت. در شهریور ۵۷ به ایران بازگشت و در ۱۵ آبان همان سال به همراه عده‌ای دیگر از دولتمردان بازداشت شد. او در جریان انقلاب از زندان فرار کرده و به خارج از کشور گریخت.

^۲ حبیب‌الله ثابت پاسال، ۱۲۸۹-۱۳۶۹، سرمایه‌دار بهایی بود که اولین فرستنده تلویزیونی در ایران را در سال ۱۳۳۵ ابتدا در آبادان و سپس تهران راه اندازی کرد. به همین دلیل نام شبکه تلویزیونی در این سالها معروف به ثابت پاسال بود. ثابت پاسال در سال ۱۳۴۸ امتیاز این فرستنده را به دولت فروخت و نام شبکه تلویزیونی به تلویزیون ملی ایران تبدیل شد.

^۳ مسعود بهنود، ۱۳۲۵، نویسنده و روزنامه نگار که کتابهای زیادی در زمینه تاریخ معاصر ایران تالیف کرده است.

^۴ علیرضا میدی، شاعر و برنامه‌ساز رادیو تلویزیون.

سپردند. نمایش‌های تلویزیونی و بحث‌های روشنفکری راه انداختند. بحث‌های انتלקتوئلی با پز انتقادی نسبی نسبت به وضع موجود راه انداختند.

مصاحبه‌های تلویزیونی شبه‌انتقادی

اتفاق دیگر این بود که در حاشیه خبرهای شبکه اول تلویزیون، مصاحبه‌های مردمی پخش می‌کردند که جنبه اقتصادی داشت. گفتیم سال ۱۳۵۶ بحران مسکن، آب، برق و بحران ترافیک بود. مثلاً یکی از شبهای سال ۱۳۵۶، ۴۵ دقیقه حاشیه خبر را به انتقاد مردم از قطع آب و برق اختصاص دادند. هنوز دولت هویدا هلیک و هلیک‌های آخر را می‌کرد، دولت ناتوان و ناکارآمدی هم بود و هنوز دولت آموزگار سر کار نیامده بود. در کنار این نمایش‌ها و شوهای تلویزیونی، مصاحبه‌هایی منعکس‌کننده انتقادات اجتماعی نسبت به وضع موجود در سطح رقیق [یعنی] در سطحی که دستگاه‌های اجرایی مثل وزارت نیرو و غیره را پوشش می‌داد و نه اول شخص جمع رژیم و صاحب منصبان اصلی را، انجام می‌گرفت.

تکاپوی ایدئولوگ‌های حاکمیتی

اتفاق یا تحول بعدی این بود که قدرت مانور ایدئولوگ‌های درون‌حاکمیتی مثل جعفریان، [پرویز] نیک‌خواه، احسان نراقی^۱ و سیدحسین نصر^۲ که رییس انجمن فلسفه شاهنشاهی بود، خیلی بیشتر از گذشته شد. صحنه‌گردان نشست آموزشی رامسر که هر سال برگزار می‌شد، در سال ۵۵-۵۶ آقای احسان نراقی بود. نشست‌های ۵۵-۵۶ را که جدی‌ترین نشست‌های انتقادی نسبت به نظام آموزشی ایران -هم نظام آموزش و پرورش و هم نظام دانشگاهی- بود، می‌توانید در روزنامه‌های رستاخیز تعقیب کنید. پس فضا باز شد و شاهد شلتاق ایدئولوگ‌های درون‌حاکمیتی بودیم.

^۱. احسان نراقی، نویسنده و جامعه‌شناس، ریس موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در سالهای ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۳، او که مدتی نیز تصدی معاونت سازمان جوانان یونسکو را داشت از مشاوران فرح و شاه بود. از او کتابهای مختلفی در زمینه تاریخ و جامعه‌شناسی موجود است.

^۲. سید حسین نصر، ۱۳۱۲، ریس دانشگاه شریف در سالهای ۱۳۵۱ تا ۵۴ و ریس انجمن فلسفه ایران ۱۳۵۲ تا ۵۷ بود. او در سالهای پس از انقلاب به تدریس و تالیف در زمینه فلسفه و تفکر اسلامی در کشور آمریکا پرداخته است.

اندک گشایش‌های بازار فیلم

اندک گشایشی نیز در بازار فیلم به وجود آمد. یعنی از اواخر ۵۵ و اوایل ۵۶ دست واردکنندگان فیلم مقداری باز شد. قبل آن واردکننده‌های فیلم یک سری فیلم‌های عرف و مشخصی را می‌توانستند از آمریکا و اروپا وارد کنند. ولی از این به بعد فیلم‌هایی در بازار فیلم ایران آمد که قبلاً نیامده بود. مثلاً آخر ۵۵ و اوایل ۵۶ فیلمی آمد که دو سه ماه هم روی اکران بود، فیلمی تحت عنوان *فارنهایت ۴۵۱*^۱ که داستان خیلی قشنگی داشت. احتمالاً بعضی از بچه‌ها آن را اگر در شبکه ویدیویی [موجود] باشد، دیده‌اند؛ فیلم جغرافیا نداشت و مشخص نبود در کدام کشور است. یک کشور اروپایی بود. یک گروه فاشیست و کتاب‌سوز بودند که با هیچ‌کس کار نداشتند. شهر به شهر می‌رفتند، فقط کتابخانه‌ها را آتش می‌زدند، کتابها را می‌سوزاندند و کتابخانه تخریب می‌کردند. شهری بود که در نوبت تهاجم این گروه کتاب‌سوز بود. تقریباً همه اهالی شهر به کتابخانه رفتند و یکی یک کتاب برداشتند و هرکدام یک کتاب حفظ کردند. فیلم خیلی قشنگ بود. نشان می‌داد که همه قدم می‌زنند و کتاب حفظ می‌کنند تا وقتی آن جریان مهاجم بیاید و کتاب‌ها را بسوزاند، هرکس یک کتاب را در حافظه‌اش حفظ کرده باشد. این فیلم روشنفکری ضد استبدادی بود که سال ۵۶-۵۵ در ایران اکران شد؛ قبلاً سابقه نداشت. از آخر ۵۵ اول بار فیلم‌های چینی به ایران وارد شدند. فیلم‌های چینی هنوز [تحت تاثیر] فضای انقلاب فرهنگی چین بودند و سمپات مائو بودند. فیلم‌های چینی که به بازار فیلم ایران آمدند، هم بار طبقاتی داشتند، هم بار سیاسی. در سال ۵۶-۵۵ فیلم «طالع نحس»^۲ [اکران شد] که گریگوری پک در آن بازی می‌کرد و بین او و یک کشیش دیالوگی برقرار بود. این فیلم، فیلمی بود که نوعاً آموزه‌های مارکستی را تعقیب می‌کرد. این فیلم‌ها، فیلم‌هایی بودند که قبلاً در ایران اجازه نمایش

۱. فیلم *فارنهایت ۴۵۱*، تولید ۱۹۶۶ به کارگردانی فرانسوا تروفو و براساس داستانی از ری بردبری است. نام فیلم اشاره به دمایی دارد که کاغذ در آن مشتعل می‌شود و داستان آتش‌نشانی است که وظیفه سوزاندن کتابها را برای کمک به سلامت روحی جامعه دارد.

۲. *طالع نحس* (The Omen). از این فیلم به کارگردانی «ریچارد دانر» ساخته شده و در سال ۱۹۷۶ اکران عمومی شده، به عنوان یکی از برترین فیلم‌های ژانر وحشت یاد می‌شود.

پیدا نمی‌کردند. پس اندک گشایشی در بازار فیلم ایران پیدا شد.

مانورهای روشنفکری کیهان

[در سیر تحولات دوران کشاکش] که پایین‌تر بیاییم، روزنامه‌ی کیهان سالهای ۵۶-۵۵ [را می‌بینیم] که مانورهای روشنفکری می‌داد. البته روزنامه کیهان مثل کانون پرورش فکری^۱ تقریباً در حوزه مانور فرح قرار می‌گرفت. در این دو حوزه بخشی از منتقدین چپ به کار گرفته شده بودند. مسوولیت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را خانم لیلی امیرارجمند^۲، ندیمه فرح پهلوی به عهده داشت. در کانون جا برای همکاری با بعضی از تیپ‌های درجه دو و درجه سه روشنفکران چپ باز بود. در روزنامه کیهان هم به همین ترتیب. در روزنامه کیهان سالهای یادشده مانورهای روشنفکری بیش از گذشته داده شد. یا مثلاً در سال ۵۶-۵۵ روزنامه‌ی رستاخیز یک صفحه روشنفکری باز کرد. بعد برای اول بار سال ۵۵ با مرحوم شاملو و خانمش، آیدا مصاحبه صورت دادند که دو صفحه روزنامه رستاخیز آن موقع را پوشش می‌داد. [این تحولات] آن زمان اتفاق‌های نسبتاً مهمی بودند.

تک محاکمات علنی

نهایتاً این موج [تحولات] تا اول سال ۱۳۵۷ که دیگر فاز انقلاب بود، [پیش] آمد. برای اول بار در سال ۵۷ برای تعدادی از دانشجویانی که دستگیر شده بودند، محاکمات علنی ترتیب داده شد. وکیل آنها هم آقای عبدالکریم لاهیجی^۳ بودند. آن محاکمات هم تا حدودی سر و صدا کرد. اولین محاکمه‌ای بود که بعد از ۷-۶ سال، بعد

۱. کانون پرورش فکری کودکان در سال ۱۳۴۴ با حمایت وزارت آموزش و پرورش وقت و شرکت نفت ایران و حمایت‌های فرح پهلوی به منظور پربرابر کردن اوقات فراغت کودکان تاسیس شد. پس از انقلاب این نهاد زیر نظر وزارت آموزش و پرورش به فعالیت خود ادامه داد.

۲. لیلی امیرارجمند، از دوستان نوجوانی فرح پهلوی و تحصیل‌کرده رشته حسابداری بود که با ازدواج فرح با شاه به دربار آمد و در سمت‌های فرهنگی از جمله ریاست کتابخانه دانشگاه ملی (۴۲-۱۳۳۹) و ریاست کانون پرورش فکری کودکان (۵۷-۱۳۴۴) به فعالیت پرداخت.

۳. عبدالکریم لاهیجی، حقوقدان، موسس شورای دفاع از حقوق بشر در ایران (۱۳۵۵) و موسس جمعیت حقوقدانان ایران (۱۳۵۵)، او پس از انقلاب عضو هیات حقوقدانان تدوین پیش نویس قانون اساسی بود، هم اکنون نایب ریس فدراسیون بین‌الملل حقوق بشر است و از سال ۱۳۶۰ در فرانسه به سر می‌برد.

از محاکمه علنی مرحوم مهدی رضایی در سال ۵۰ و ۵۱، در ایران برگزار می‌شد. در دوران کشاکش با دموکرات‌های آمریکا و بعد از توافق با آنها در ایران شاهد و ناظر این اتفاقات بودیم.

دریچه‌ای گشوده بر جامعه

تا حد امکان شرایط را از منظر رژیم شاه و فضای بین‌المللی و درگیری یک‌ساله شاه با دموکرات‌های آمریکا شناسایی کردیم. با همان آهنگ نسبتاً تند شرایط‌شناسی را ادامه می‌دهیم و این بار دریچه را بر جامعه ایران برمی‌گشاییم.

قبلاً در ابتدای دهه ۵۰ در جنبش ۴۰-۵۰ جامعه ایران را بخش‌بندی کردیم و یک جامعه اخص، یک جامعه خاص و یک جامعه عام را برش زدیم. اکنون نیز با همان طبقه‌بندی بینیم که این [گروه‌ها] چه تحولاتی را از سر می‌گذرانند.

جامعه‌ی اخص

جامعه اخص، جامعه‌ای بود که مسیر جنبش مسلحانه را می‌رفت. به این مفهوم می‌گوییم جامعه اخص که در چارچوب مشی چریکی مبارزه مسلحانه، سازماندهی

مخفی، زیرزمینی و شبکه‌بندی و ... که قبلاً صحبت کردیم، [عمل می‌کرد]. این چنین نیرویی، نیرویی است که تمام قامت آمده و برای خودش یک عمر متوسط شش ماهه را [پذیرفته است]. همچنان که گفتیم «مرحوم [علی] باکری»^۱

جامعه اخص:

- ❖ خلاء نسل بنیانگذار و تبعات
- ❖ ساختار دو رهبر
- ❖ روزه عقیدتی رو به شکاف
- ❖ ضربه ۵۴
- ❖ تک عملیات "ما هستیم"
- ❖ برخورد تشکیلاتی با ضربه عقیدتی
- ❖ پدیده انشعاب
- ❖ تشکیلات متمرکز درون زندان
- ❖ ترور طبقاتی
- ❖ بازی‌های آسیایی
- ❖ انهدام آخرین هسته
- ❖ نظام سمپاتیزانی بیرونی
- ❖ پایان تشکیلات مرحله ای
- ❖ تراشه‌های اسطوره ای
- ❖ یک ضلع تاریخی
- ❖ بقای انگاره ای یک مشی
- ❖ هسته‌های نو پدید

^۱ از اعضای اولیه سازمان مجاهدین و جزو کادر مرکزی ۱۲ نفره سازمان بود که در سال ۵۰ دستگیر شد و در ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ جزو اولین اعدام‌شده‌های سازمان بود.

در دادگاه مطرح کرده بود که ما می‌دانیم شش ماه بیشتر زنده نیستیم. به این خاطر که یک نیروی ویژه است، اسمش را جامعه اخص گذاشته‌ایم؛ به خاطر مشی‌ای که اتخاذ کرد و عمر مفیدی که داشت. عمر مفید به‌خصوص برای بنیانگذاران دو جریان مجاهدین و فدایی واقعا عمر خیلی کوتاهی بود که تا میانه سال ۵۱ قد داد. یعنی معدل سنی ۲۹ ساله که بنیانگذار بودند، [تا سال ۵۱] از میان رفتند.

بخش سمت راست لوحی که مشاهده‌تان است، به سازمان مجاهدین و بخش چپ به چریکهای فدایی بر می‌گردد. بخش پایین هم جمع‌بندی وضعیت آن دورانی جامعه اخصی است که موردنظر ماست.

سازمان مجاهدین

خلاء نسل بنیانگذار و تبعات

در دوره‌ای که داریم از آن صحبت می‌کنیم - یعنی میانه دهه ۱۳۵۰ - [در سازمان] مجاهدین خلا نسل بنیانگذار با تبعاتی که داشت، به‌طور جدی حس می‌شود. تبعات همه جانبه بوده، به‌خصوص [تبعات] روشی و منشی و مشی‌ای. بعد از بنیانگذاران، تیپهایی مثل مرحوم کاظم ذوالانوار^۱ بودند. ذوالانوار از تیپ‌های ویژه درون سازمان مجاهدین بود و بعدا می‌گوییم که در سال ۱۳۵۴ چطور به شهادت رسید. ویژگی ذوالانوار این بود که از وقتی که در سال ۵۰ دستگیر شد، طرح‌های ترور بیرون از زندان را [ارائه] می‌داد. خیلی مهم است که کسی داخل زندان باشد، رابطه‌اش هم با فضای بیرون قطع باشد، خیلی هم از فضای پلیسی بیرون و امکانات و تجهیزات امنیتی رژیم مطلع نباشد، ولی بتواند طرح ترور و نقشه ترور را بیرون بدهد. به همین خاطر در درون سازمان مجاهدین به مرحوم ذوالانوار «فرمانده ذوالانوار» می‌گفتند.

^۱ سید کاظم ذوالانوار، ۱۳۲۶-۱۳۵۴ از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق بود که در سال ۴۷ به سازمان پیوست. او یکی از تیپ‌های مذهبی و ایدئولوژیک سازمان بود. او در مهرماه ۱۳۵۰ در اداره کشاورزی مشهد دستگیر شد ولی در راه انتقال فرار کرد و مخفی شد. وی بار دیگر در ۱۱ مهر ۱۳۵۱ در درگیری با ساواک، در حالی که گلوله‌ای آرواره‌اش را شکافته بود، دستگیر شد و پس از سپری کردن دو و نیم سال زندان، سرانجام به همراه ۸ نفر دیگر از زندانیان مجاهد و فدایی در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ در تپه‌های زندان اوین تیرباران شد.

تیپ ویژه‌ای بود؛ هم تیپ ایدئولوژیک بود، هم تیپ پراتیک و نظامی و هم تیپ بسیار اخلاقی. بعد از بنیانگذاران، بار منش و روش را درون سازمان مجاهدین به دوش می‌کشید. تپیی هم بود که با بیرون - از بازار گرفته تا [نیروهای] دانشجویی و ... - ارتباطات گسترده ویژه‌ای داشت. کاظم ذوالانوار در سال ۱۳۵۴ به همراه مصطفی جوان خوش‌دل^۱ شهید شد و خلا نسل بنیانگذار درون سازمان مجاهدین به فاز دوم رسید. خلا نسل اول - یعنی ۵ نفری که در ۴ خرداد سال ۵۱ به شهادت رسیدند و بعد از آن دیگر این زنجیره به تیپ‌هایی مثل ذوالانوار می‌رسد - در نیمه دهه ۵۰ به‌طور جدی وجود داشت و تبعات تشکیلاتی، روشی و منشی خاص خودش را هم داشت.

ساختار دوره‌بره

[در این زمان] سازمان مجاهدین دارای ساختار دوره‌بره است. طبیعتاً آنهایی که بیرون هستند مستقل از رهبری، یا با حداقل ارتباط با رهبری درون زندان عمل می‌کنند. یک رهبری هم در درون زندان در نیمه دهه ۵۰ وجود داشت. پس لامحاله سازمانی که اصل سانترالیزم از اصول حیاتی آن است، اینجا دوکانونی می‌شود؛ یک رهبری در بیرون و یک رهبری هم داخل زندان که طبیعتاً ارتباطات خاص خودشان را با هم دارند.

روزنه‌ی عقیدتی رو به شکاف

از میانه سال ۱۳۵۲ آرام آرام یک روزنه عقیدتی هم باز می‌شود که مثل تور ماهیگیری یا تور سیمی ضدحشره [است] که مشاهده می‌کنید [وقتی روزنه‌ای در آن ایجاد می‌شود] اول یک نقطه است، اگر قابلیت ترمیم نداشته باشد باز باز می‌شود تا شکاف اساسی [شود]. این اتفاق یعنی حد فاصل [تبدیل] روزنه به شکاف در درون سازمان مجاهدین از ماههای آغازین سال ۱۳۵۲ تا ماههای آغازین سال ۵۴، تقریباً دو سال به طول انجامید. یک دوره فشرده، نفس‌گیر و پرتنش ایدئولوژیک دوساله تا [زمانی که] نهایتاً این روزنه سازوکار تشکیلاتی خودش را پیدا می‌کند و تبدیل به جریان مسلط تشکیلاتی و ایدئولوژیک درون سازمان مجاهدین می‌شود و ضربه ۵۴ اتفاق می‌افتد.

۱. مصطفی جوان خوشدل، ۱۳۲۶-۱۳۵۴، از اعضای اصلی و اولیه سازمان مجاهدین خلق بود که در ۳۰ فروردین به همراه کاظم ذوالانوار و ۷ تن از زندانیان فدایی در تپه‌های زندان اوین تیرباران شدند.

۲. Centralism

ضربه‌ی ۵۴

ضربه ۵۴، ضربه ویژه‌ای بود به این مفهوم که [سازمان مجاهدین] سازمانی [بود که] ۴-۵ سال از اعلام موجودیتش می‌گذشت و همه بنیانگذارانش را می‌شناختند. نسل قبل همه به آن اعتماد کرده بودند، روحانیت و بازار هم به آن اعتماد کرده بودند. اعتماد بازار به این سازمان، اعتماد ویژه‌ای بود؛ هم پول می‌داد، هم عضو می‌داد، هم امکانات می‌داد، هم خانه می‌داد و هم پوشش می‌داد، یعنی بازار تمام‌قد پشت جنبش مسلحانه رگه مذهبی آمده بود. بازار پشت جنبش مسلحانه فدایی نرفت، اما پشت جنبش مسلحانه مذهبی دهه ۵۰ ایران کامل آمد. بخشی از روحانیت کامل آمد، دانشگاه کامل آمد. بخشی از جریان‌های مبارز نسل‌های گذشته هم در حد حمایت -نه در حد فعالیت و عضویت- کامل آمدند.

لذا سازمانی که نقطه آرزوها و امکانات دورانی قرار گرفته بود و امکانات [به سمتش] سرریز می‌شد، نفر، خانه، پوشش و ... برایش می‌آمد و نقطه آمال همه نیروها قرار گرفته بود، وقتی در سال ۵۴ اعلام موجودیت مارکسیستی کرد و اتفاق ترور شریف واقعی^۱ و مرحوم صمدیه^۲ رخ داد، ذهن‌ها همه فرو ریخت.

برای دوم بار یک اتفاق تشکیلاتی در ایران رخ داد. اتفاق اول این بود که حزب توده با شعار صلح و شعار آزادی منهای ایدئولوژی مارکسیستی آمد، ولی زمانی که به قدرت رسید و به قدرت اجتماعی رسید، نقاب برداشت و ایدئولوژی خودش را عیان کرد. این بار هم اتفاق نسبتاً مشابهی رخ داد؛ جریانی که بنیانگذاران آن مذهبی بودند (بچه‌مذهبی‌هایی که هم خودشان تربیت مذهبی داشتند و هم تربیت مذهبی خانوادگی داشتند، هم خودشان آموزش دیده بودند و هم خودشان آموزگار شدند) وقتی متأسفانه

۱. مجید شریف واقعی، ۱۳۲۷-۱۳۵۴، از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق و مسئول کمیته الکترونیک سازمان بود که در جریان تسفیه‌های شاخه مارکسیست‌شده این سازمان در سال ۱۳۵۴ توسط حسن سیاه‌کلاه و وحید افراخته ترور شد و جسدش سوزانده شد.

۲. مرتضی صمدیه لباف، ۱۳۲۵-۱۳۵۴، از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق بود که در جریان تصفیه‌های شاخه مارکسیست‌شده این سازمان توسط وحید افراخته مورد سوءقصد قرار گرفت اما تیر به فک او خورد و موفق به فرار شد اما در بیمارستان به دست ساواک افتاد و بعد از چندماه شکنجه در ۴ بهمن ۱۳۵۴ در زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری اعدام شد.

ضربه ۵۴ که رخ داد، هم [سازمان] فرو ریخت، هم منجر به راست‌روی‌هایی در درون زندان و بیرون زندان شد و هم منجر به ضربه خوردن باورها شد.

سال ۵۴ که این اتفاق افتاد، «بیانیه‌ی سبز» [یعنی] بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک بیرون آمد و آیه^۱ از روی آرم برداشته شد و سازمان مجاهدین با تغییر ایدئولوژی جایگزین سازمان مجاهدین مذهبی مشخص ابتدای تاسیس قرار گرفت. با تبلیغی هم که سازمان جایگزین، *سازمان پیکار*^۲ می‌کرد که مذهب دیگر در ایران عنصر استراتژیک و تحول‌آفرین نیست، اولین ضربه به مذهب وارد شد و اساساً این انگاره به وجود آمد که مذهب نمی‌تواند عنصر مبارز و تحول‌آفرین تاریخی و اجتماعی در جامعه ایران باشد. این ضربه اول بود.

ضربه دوم، ضربه به اعتماد تشکیلاتی بود. یعنی بالاخره فردی مانند حنیف‌نژاد از درون انجمن اسلامی‌ها جوشیده بود، در دالان‌های مبارزاتی چپ و راست گشته بود و مورد اعتماد همه قرار گرفته بود. خیلی اهمیت دارد، سازمانی با یک معدل سنی ۲۶- ۲۵ ساله مورد اعتماد نسل مبارزاتی و نسل‌های مبارزاتی قبل از خودش با معدل سنی بیش از دو برابر قرار بگیرد. این اتفاق هیچ‌وقت در ایران تکرار نشد. الان هم که می‌بینید بین نسل‌های قبلی با نسل‌های جدید فارغ از عنصر سیاسی و مبارزاتی، در حوزه اجتماعی هم گپ جدی‌ای وجود دارد. ولی در آن دوره سکه دوران به نام نسل بنیانگذار مجاهدین به محوریت مرحوم حنیف‌نژاد زده شد. [این موضوع] خیلی اهمیت داشت. در ضرب این سکه هم انصافاً همه مشارکت کردند؛ بخشی از

۱. آیه «فضل الله المجاهدین علی القاندين اجراً عظيماً» بر فراز آرم سازمان مجاهدین خلق آمده است. پس از تغییر ایدئولوژی بخشی از این سازمان، برای اولین بار در خردادماه ۱۳۵۴ در بیانیه‌ای که به منظور تبیین موقعیت جدید سازمان از داخل زندان انتشار یافته بود متن آیه آرم حذف شده و بیانیه بدون نام خدا آغاز می‌گردد.

۲. سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، در پی تغییر ایدئولوژی گروهی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۴ تشکیل شد. این سازمان که منتقد چپ روسی و مائوئیستی بود در دوران پس از انقلاب نیز به فعالیت خود ادامه داد. در جریان حوادث سال ۶۰، پیکار به مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی دست زد و در همین رابطه اکثریت کادر مرکزی و رهبران آن کشته و یا اعدام شدند. بقایای هسته مرکزی پیکار بعد از سال ۶۰ به خارج از کشور منتقل شد و از سال ۶۲ عملاً این سازمان از بین رفت.

روحانیت، بازار و نسل بنیانگذار نهضت آزادی مشارکت کردند. یعنی همه موید و حامی جریان شدند. اما سکه در این گردش هزارباره خود [تغییر کرد]؛ قدیمی‌ها می‌گویند سیب را به هوا بینداز، هزار چرخ می‌زند تا به زمین برسد. [این] تمثیل حرکت جوهری است که در این حرکت، هم خود سیب نو به نو می‌شود و هم پیرامونش. سازمان هم [همین‌طور شد].

[هرکس حق دارد که] مشی، روش، منش، دیدگاه‌های هستی‌شناسی و جهان‌بینی و ایدئولوژی را خودش انتخاب کند و خودش تغییر بدهد. در تغییر خودش هست و خدا، دیگر به کسی ارتباطی ندارد. در مورد ارتداد در قرآن یک آیه‌ی کلیدی هست که بی‌جهت سه بار تکرار نشده است، تمثیل خیلی جدی‌ای است. [در این آیه خدا] به پیامبر می‌گوید فردی هست که مومن است و مرتد می‌شود، مومن می‌شود، مرتد می‌شود؛ مومن می‌شود، مرتد می‌شود؛ یعنی سه بار. [خدا] به پیغمبر می‌گوید کار نداشته باش، نهایتاً ما در نقطه‌ی فرجامین با او مواجه هستیم. از آیه [این نکته] درمی‌آید که هرکس خود مخیر است تکلیفش را نسبت به جهان پیرامونش با خودش روشن کند. ولی دیگر آن فرد مجاز نیست سرنوشت یک جریان و سرنوشت یک پرپود مبارزاتی را تغییر بدهد. پس از منظری می‌توانیم بگوییم جریانی که درون سازمان مجاهدین مارکسیست شد، حق انسانی‌اش بوده که ایدئولوژی جدید انتخاب کند. در سیری هم به آنجا رسیدند. آنها هم بچه‌مذهبی‌هایی بودند که فکر می‌کردند دیگر قرآن و خدایی که قبلاً در ذهنشان بود، پاسخگوی این دوره نیست و به انگاره دیگری رسیدند. واقعا فکر می‌کردند که مارکسیسم هم یک نوع مبارزه است. خیلی بر این [موضوع] حرجی نیست. البته افت هست که کسی از یک منزلگاه ایدئولوژیک به یک منزلگاه ایدئولوژیک دیگر نقل مکان نکند، ولی بیش از افت نمی‌شود چیز دیگری برایش در نظر گرفت. ولی فاجعه آنجا است که بخواهی سازمانی را که سازمانی مذهبی بوده، مردم مذهبی یک جامعه به آن امکانات، پول و اسلحه و عضو داده‌اند، [تغییر ماهیت بدهی].

خیلی مهم است بخشی از اعضای مجاهدین بچه‌های مذهبی پدرانی بودند که در بازار می‌فروش، زیپ‌فروش، خودکار فروش و برنج‌فروش بودند؛ یعنی بازار و جریان

سنتی جامعه ایران از هر نظر به جریان نوتاسیس مجاهدین با تابلویی که حنیف‌نژاد حاملش بود، اعتماد کرد. ولی این جریان تضاد ایدئولوژیک را مسلحانه حل کرد. یعنی همان انتقادی را که به فداییان اسلام و جریان نواب^۱ وارد بود که تضاد فکری با کسروی^۲ را مسلحانه حل کردند و او را ترور کردند و هرکس که با او به تضاد فکری می‌رسیدند، ترورش می‌کردند، [به اینها هم وارد است]. اینها هم همین کار را کردند.

[برخی از اعضای سازمان مجاهدین] با توجه به این که تغییر ایدئولوژیک داده بودند، مدعی بودند جامعه‌ی ایران دو قطب دارد. قطب اول قطب پرولتری است که قطب پیش‌برنده و تعیین‌کننده تاریخ است. این قطب همه جهان را تغییر داده است و نمایندگان ما هستیم؛ ادعایی که شهرام^۳ و آرام^۴ داشتند. یک قطب هم قطب خرده‌بورژوازی مذهبی است که جریان عقب‌مانده و ارتجاعی و جریانی است که با جریان سرمایه‌داری تجاری و روحانیت در ایران ارتباط تاریخی دارد و دیگر جریان بالنده نیست. پس [از آنجا که] ما در نقطه ارتفاع و مخیر هستیم که [این قطب] را تسویه تاریخی کنیم. فلسفه ترور شریف واقفی و ترور صمدیه‌لباف این بود. ولی جریان مقابل که هنوز جریان مذهبی بود، این کار را نکرد. همان اردیبهشت ۵۴ مرحوم صمدیه‌لباف را سر قرار بردند و در یکی از کوچه‌های خیابان ری محاصره و ترورش

^۱ سیدمجتبی نواب صفوی، ۱۳۰۳-۱۳۳۴، پایه‌گذار و رهبر جمعیت فدائیان اسلام بود. این جمعیت معتقد به اجرای کامل شریعت اسلامی بود و در این راه از برخورد فیزیکی و قصاص و جهاد استفاده می‌کرد.

^۲ احمد کسروی، ۱۲۶۹-۱۳۲۴، تاریخ‌نگار زبان‌شناس و از مشروطه‌خواهان بود. او پس از کنار گذاشتن پیشینه روحانی‌اش و فراگرفتن علوم جدید به نقد خرافات دین و بخصوص مذهب شیعه پرداخت و در این راه به حدی پیش رفت که پرونده‌ای به اتهام توهین به مقدسات برای او در دادگاه تشکیل شد اما در همین زمان به فتوای آیت‌الله بروجردی و صدر مرتد شناخته شد و با ضربات چاقو توسط اعضای جمعیت فدائیان اسلام به قتل رسید.

^۳ تقی شهرام، ۱۳۲۶-۱۳۵۹، از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین خلق بود که در سال ۵۴ به مارکسیسم تغییر ایدئولوژی داد و به رهبری گروه پیکار درآمد. او در سال ۵۹ توسط دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه و اعدام شد.

^۴ بهرام آرام، ۱۳۲۸-۱۳۵۵، از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین خلق بود که در سال ۵۴ به مارکسیسم تغییر ایدئولوژی داد، او در سال ۵۵ توسط یکی از اعضای مجاهدین که به همکاری ساواک تن داده بود شناسایی شد و طی یک درگیری چندساعته کشته شد.

کردند. آنجا [نقطه] تقابل دو دیدگاه ایدئولوژیک آن زمان سازمان مجاهدین بود. انسانها در بزنگاه‌هایی ایدئولوژی‌های واقعی‌شان را عیان می‌کنند. آنجا بهرام آرام اسلحه کشید و به صمدیه لباف شلیک کرد. صمدیه لباف اسلحه کشید و تیر هوایی زد به خاطر اینکه رفیق سابقش را فراری بدهد؛ این تفاوت دو ایدئولوژی بود. اسلحه را روی هرکس که به کار نمی‌برند. صمدیه قبل از این قضایا در توالی یکی از مساجد گیر افتاد و محاصره شد، اسلحه کشید و به بدن کادر شلیک کرد اما به پای سرباز وظیفه‌ای که کنار کادر بود، شلیک کرد. خیلی مهم بود، عصاره ایدئولوژی حنیف‌نژاد در تیپی مثل صمدیه لباف جمع شد که خیلی تیپ تئوریک هم نبود و [بیشتر] تیپ عملیاتی بود. صمدیه اردیبهشت ۵۴ دستگیر شد که ما کلاس دهم بودیم. بعد از شکنجه‌های وحشیانه اردیبهشت و خرداد او را به تلویزیون آوردند، خودش تصریح می‌کرد که من تیپ عملیاتی سازمان مجاهدین بودم. یعنی تیپ تئوریک نبودم. فردی که خیلی هم تیپ تئوریک نبوده، به اندازه بهرام و شهرام هم کتاب نخوانده بوده، ولی سر موضع ایدئولوژیک خودش ایستاد. او بر ارتفاع ایستاد، آنها بر حضيض ایستادند و سقوط کردند. این طور نیست که هرکس به تحول فکری برسد، مجاز باشد سلاح بکشد و تسویه بکند. این را بزند و آن را بزند و خودش را برتر بداند و بقیه را [دون] بداند و تسویه کند.

جریان ضربه ۵۴ جریانی بود که از انسانیت هم برید. مشکل تاریخی مبارزات سال ۱۳۵۴ بیشتر این است. یعنی تمام امکانات یک جریان مذهبی را که جامعه مذهبی ایران به آن اعطا کرده است، مصادره کرد. جریان مقابله را اخراج و تسویه کرد. بیشترین ضربه هم به باور تشکیلاتی مردم وارد شد. بعد از تجربه سالهای ۲۰ و ۳۰ حزب توده، در اینجا نیز، هم ضربه تشکیلاتی بود و هم ایدئولوژیک. ضربه، ضربه ویژه‌ای بود. خیلی امکان و فرصت نیست که روی وجوه ایدئولوژیک ضربه بایستیم، موضوع ما هم این نیست. اینجا یک مرور عمومی تاریخی و سیاسی بر تحولات است و بیش از این نمی‌شود [بر این موضوع] ایستاد.

تک عملیات «ما هستیم»

ولی بعد از ضربه، خود جریان عمل می‌کرد برای اینکه بگوید ما هستیم. سال

۱۳۵۵ آخرین ترور صورت گرفت.^۱ این ترور، ترور سرهنگ شفرز آمریکایی بود که در تشکیلات سرمستشاری آمریکا در ایران فعالیت می‌کرد. او را بی‌دلیل ترور کردند که بگویند ما هستیم و هنوز هم مشی [مسلحانه] را قبول داریم. در حالی که دیگر از مشی هم عبور کرده بودند. جریان پیکار یک جریان سه جهانی شد، جریانی که بعداً شوروی را هم سوسیال-امپریالیست می‌دانست. اساساً از ایدئولوژی پیکار بعد از ضربه ۵۴، دست بردن به سلاح و مبارزه مسلحانه در نمی‌آمد. ولی این عملیات نشان‌دهنده این بود که ما هنوز هستیم و به مشی هم اعتقاد داریم. در حالی که دیگر در سال ۵۵ و سال ۵۶ و ۵۷ که اولین کنگره را در خارج کشور برگزار کردند، مشی را هم پس گرفتند.

برخورد تشکیلاتی با ضربه‌ی عقیدتی

اما برخوردی که سازمان مجاهدین درون زندان که هنوز بعد از ریزش‌های ایدئولوژیک درون زندان و بیرون زندان، مذهبی بودند، با مساله ۵۴ کردند برخورد تشکیلاتی با یک ضربه عقیدتی بود. این هم ضعف بود، یعنی مساله ۵۴ مشخصاً یک اتفاق ایدئولوژیک و عقیدتی بود. اتفاق تشکیلاتی، اتفاق ثانویه بود. ولی به هر ترتیب سازمان مجاهدین در سال ۵۴ به بعد از تحلیل عقیدتی [ضربه] ۵۴ ابا کرد.

در سال ۱۳۵۸ سلسله بحث‌هایی در دانشگاه تربیت معلم گذاشته شد که آقای ابریشم‌چی ۸-۹ جلسه به آنجا آمد. مخاطب دانشجویی بود. سالن تربیت معلم چیزی حدود ۱۵۰۰ نفر ظرفیت تماشاچی داشت، در کف هم چیزی حدود هزار نفر جا می‌شدند، چیزی حدود ۲۵۰۰ نفر هر پنجشنبه جدی به این جلسات می‌رفتند. عنوان جلسات هم «ریشه‌یابی ایدئولوژیک ضربه‌ی ۵۴» بود. در آن جلسه‌ها که [محتوایش] بعداً کتاب شد، رگه نقد ایدئولوژیک جدی‌ای از طرف سازمان به ضربه ۵۴ دیده نشد و بیشتر تحلیل‌ها، تحلیل‌های تشکیلاتی و سیاسی بود تا تحلیل جاندار ایدئولوژیک که به لحاظ ایدئولوژیک چرا ضربه ۵۴ رخ داد. پس رهبری مجاهدین در درون زندان با مساله

^۱ ترور شفرز در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۴ اتفاق افتاد. ترور سال ۵۵ در ۶ شهریور اتفاق افتاد و در طی آن سه مستشار آمریکایی به نام‌های رابرت کرون گارد، ویلیام کاترل و دونالد اسمیت توسط تیمی از مجاهدین مارکسیست کشته شدند.

ضربه ۵۴ که ضربه ایدئولوژیک بود و از جنس عقیدتی، برخورد تشکیلاتی پیشه کرد.

پدیده‌ی انشعاب

نهایتاً در درون زندان هم از سال ۵۶-۱۳۵۵ پدیده‌های انشعاب دیده شد. این پدیده با دکتر میلانی شروع شد که یکی از اعضای اولیه و از همکلاسی‌های مرحوم حنیف‌نژاد در تبریز بود. الان هم ایشان تیپ ساده‌ای است و در یکی از مناطق جنوبی تهران مطب دارد. ایشان از همان سال ۵۵ دیگر سیاسی نیست. زنجیره [انشعاب] بعدتر به کریم رستگار رسید که بعد از انقلاب با اسم مستعار «رهسپار» کتابهای ایدئولوژیک منتشر می‌کرد. الان هم ایشان هنوز [زنده] هستند. بعد هم [نوبت] به انشعاب آقای میثمی^۱ و جریان پیرامونشان رسید. این وضعیتی بود که سازمان در میانه دهه ۱۳۵۰ - دورانی که داریم از آن صحبت می‌کنیم - در آن سیر می‌کرد.

چریکهای فدایی

تشکیلات متمرکز درون زندان

اما فدایی‌ها تنش‌های ایدئولوژیک مشابه مجاهدین را نداشتند و وحدت ایدئولوژیک و وحدت تشکیلاتی داشتند. یک تشکیلات متمرکز درون زندان و یک تشکیلات عمل‌کننده بیرون از زندان با محوریت مرحوم حمید اشرف^۲ داشتند.

ترور طبقاتی

فدایی‌ها در مرداد سال ۱۳۵۳ دست به یک ترور طبقاتی زدند؛ ترور [محمداصادق] فاتح [یزدی]^۳، مالک کارخانه‌ی جهان‌چیت که [کارگران] جهان‌چیت را در اردیبهشت

^۱ - لطف الله میثمی، (۱۳۱۹). از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق است که در جریان ضربه ۵۴ تغییر ایدئولوژی نداد و در مواجهه با این تغییر ایدئولوژی به همراه تنی چند از همفکران به بازخوانی و نقد ایدئولوژی سازمان پرداخت. او در سالهای پس از انقلاب به انتشار نشریه راه مجاهد و سپس چشم‌انداز ایران پرداخت.

^۲ . حمید اشرف، (۱۳۵۵-۱۳۲۵). از رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق و مشهور به فرمانده حمید. او در یک حمله‌ی ساواک به محل جلسه‌ی فداییان در طی درگیری در ۸ تیر ۵۵ کشته شد. از او دو نوشته به نام‌های *جمع‌بندی سه‌ساله و تجربیات جنگ چریکی در شهر و کوه* منتشر شده است.

^۳ . محمداصادق فاتح یزدی، (۱۳۵۳-۱۲۷۷). مالک مجموعه کارخانجات روغن‌نیاتی، یخ‌سازی، روغن پلاستیک‌سازی، بافندگی، چای‌سازی و سردخانه و دامداری و باغات جهان و جهان‌شهر کرج بود. او که

۵۰ به کمک گارد و ساواک درون کارخانه سرکوب و کشتار کرده بود.^۱

بازی‌های آسیایی

[بعد] بازی‌های آسیایی سال ۱۹۷۴ (شهریور ۱۳۵۳) در تهران برگزار شد. رژیم شاه، اسرائیل را [به این بازی‌ها] دعوت کرده بود. اعراب و همه کشورهای مسلمان منطقه [آن را] تحریم کرده بودند؛ اسرائیل اصلاً بایکوت بود، حتی بعد از سال ۵۳ هم به هیچ وجه نتوانست در حوزه [آسیا] فعالیت ورزشی داشته باشد و سال ۱۹۷۵ تا حالا که ۲۰۰۸ است، به حوزه اروپا رفت و در حوزه‌های مختلف در بازی‌های اروپایی فعالیت می‌کند و آسیایی‌ها طردش کرده‌اند. [در بازی‌های سال ۷۴ میلادی] شاه اسرائیل را دعوت کرد. همه ورزشکاران را به دهکده المپیک بردند که تقریباً جنب مجموعه ورزشی آریامهر آن موقع -آزادی حالا- بود ولی اسرائیلی‌ها را به محیط نظامی دانشگاه پلیس بردند که زیر کلانتری سوار نزدیک چهار راه قصر بود. فدایی‌ها قبل از شروع بازی‌ها بیانیه دادند که ما بازی‌ها را به هم می‌ریزیم و مانع برگزاری بازی‌ها می‌شویم. تهران سال ۵۳ خیلی پلیسی و امنیتی بود. حساب کنید هر اکیب ورزشی اسرائیل را در مدت سه هفته برگزاری بازی‌ها مدام بخوانند از دانشگاه پلیس در سه راه زندان بیآورند استادیوم آزادی و برگردانند. با توجه به اینکه سال قبل هم در المپیک مونیخ، فدایی‌های فلسطینی به اردوگاه ورزشی اسرائیلی‌ها حمله کرده بودند و نفر گروگان گرفته بودند و نفر کشته بودند، شرایط ایران خیلی حاد شد. فدایی‌ها در این حوزه فعال بودند ولی عملی انجام ندادند.

انهدام آخرین هسته

تایستان سال ۵۵ هم خانه امنی که محل تشکیل جلسه مرکزیت بود لو رفت و حمید اشرف هم در آن خانه بود و بعد از مقاومت‌های بسیار، همه اعضا آن خانه از

یکی از بزرگترین سرمایه‌داران ایران بوده است در سال ۱۳۵۳ توسط چریک‌های فداییان خلق ترور شد.
^۱ در اعلامیه‌ای که به مناسبت ترور فاتح توسط فدایی‌ها منتشر شد جرم او کشته شدن تعدادی از کارگران کارخانه جهان‌چیت معرفی شده بود. در اردی‌بهشت سال ۵۰، دو هزار نفر از کارگران این کارخانه اعتصاب کردند، فاتح از نیروهای انتظامی کمک خواست و در نتیجه تعدادی از کارگران کشته، مجروح و بازداشت شدند.

جمله حمید اشرف دیده از جهان فرو بستند.

نظام سمپاتیزانی بیرونی

فدایی‌ها یک نظام سمپاتی جدی در بیرون [از زندان] داشتند که با استفاده از این نظام سمپاتیزانی و اعضای که از سال ۵۶ به بعد آزاد شدند، در آستانه انقلاب، سالهای ۵۶-۵۷ عملیات زیادی داشتند که بعداً به این موضوع می‌رسیم؛ حمله به گارد در میدان عشرت آباد، حمله به گارد در زنجان، قم، تبریز و مشهد و چند ترور فردی.

هسته‌های بازیافتی آستان انقلاب

پس بقایای فدایی‌ها وجود داشتند و به سال ۵۶ وصل شدند و به انقلاب گره خوردند. [در حالی که] در بین مجاهدین در حد فاصل ۵۴-۵۵ تا سال ۱۳۵۷ (که [کادر] رهبری از زندان آزاد شد) و مرحله حیاتی بعدی سازمان مجاهدین بعد از سال ۵۸، گپی به وجود آمد.

جمع‌بندی وضعیت جامعهی اخص

پایان تشکیلات مرحله‌ای

اگر بخواهیم وضعیت جامعه اخص را جمع‌بندی کنیم [باید بگوییم این دوره] پایان مرحله تشکیلات جنبش مسلحانه بود. می‌شود گفت دیگر [در سال] ۱۳۵۵ تشکیلات جنبش مسلحانه به‌طور جدی وجود نداشت.

تراشه‌های اسطوره‌ای

[البته] نه اینکه هیچ تشکیلاتی وجود نداشته باشد، دیگر خیلی بروز و ظهور بیرونی نداشت ولی تراشه‌های اسطوره‌ای داشت. یعنی بخشی از فدایی‌ها اسطوره شده بودند؛ احمدزاده‌ها^۱، پویان^۲ و بعد هم حمید اشرف که یک تیپ پراتیک عملیاتی سرپنجه بود، اسطوره مبارزاتی شدند. [از میان] مجاهدین هم بچه‌هایی که اعدام و شهید شدند و نسل

^۱. مسعود و مجید احمدزاده، مسعود از کادرهای اولیه و بنیانگذاران سازمان فدائیان خلق ایران بود. او و برادرش، مجید که پس از او به کادر هبری چریک‌های فدایی راه یافته بود در طی یک درگیری مسلحانه دستگیر شدند و در اسفندماه ۱۳۵۰ تیرباران شدند.

^۲. امیرپرویز پویان، ۱۳۲۵-۱۳۵۰، از بنیانگذاران و تورسین‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق بود که ۳ خرداد ۱۳۵۰ خانه امن وی مورد هجوم ساواک قرار گرفت و در درگیری کشته شد.

بنیانگذار اسطوره شدند و تراشه‌های بچه‌های اسطوره‌ای مجاهدین همه‌جا پخش بود.

یک ضلع تاریخی

مجاهدین به لحاظ اینکه جامعه ایران، جامعه مذهبی بود، یک ضلع تاریخی هم شدند. همچنان که پیشتر آقای مهندس توسلی توضیح دادند و آقای دکتر ملکی تکمیل کردند^۱، دکتر بهشتی در سخنرانی‌ای در خارج از کشور عنوان کرده بود که انقلاب ایران بر پایه یک مثلث قرار دارد؛ مثلث خمینی، شریعتی و مجاهدین^۲. مجاهدین علی‌رغم اینکه در سالهای ۵۷-۵۴ حضور نداشتند ولی هم نوستالژی، هم تراشه‌های اسطوره‌ای آنان و هم اثرگذاری‌های فرهنگی، ایدئولوژیک، مبارزاتی و روشی و منشی نسل حنیف باعث شده بود که در دوران جدید به یک ضلع تاریخی تبدیل بشوند.

بقای انگاره‌ای یک مشی

اما یک وجه جمع‌بندی هم این است که اکثراً، چه کسانی که مخالف مشی [مسلحانه] بودند، چه کسانی که موافق مشی بودند ولی الان با آن مشکل پیدا کرده‌اند- همه تاکید دارند که بعد از ۱۳۵۵ دیگر هیچ اثری از آثار مشی مسلحانه در ایران نیست. این قضاوت خیلی غیرتحقیقی است. در آینده به آن می‌رسیم، الان هم تلنگرهایی به آن می‌زنیم. نه! بقایای انگاره‌ای این مشی در جامعه ایران در سالهای ۵۵ تا ۵۷ وجود داشت. درست است که اصلاً رهبری انقلاب که آقای خمینی بود، سعی می‌کرد با فشارهای اجتماعی، انقلاب ایران را به پیش ببرد و به سرفصل سقوط و فروپاشی رژیم شاه برساند، ولی دفعه بعد در مشی باز می‌کنیم که خود آقای خمینی در سایه‌روشن و در مرز میانی بین عمل مسلحانه و عمل اجتماعی مانور جدی می‌داد؛ به‌خصوص در مصاحبه با خبرنگاران خارجی و در تهدید ۲۱ بهمن، در سرفصل اعلام لغو حکومت نظامی که عمل جدی تاریخی‌ای هم بود. پس رگه‌های [انگاره‌ای مشی مسلحانه] در آقای خمینی وجود داشت و در جامعه ایران هم به‌صورت متعدد جریان مسلح در آستانه بروز و ظهور قرار گرفت.

^۱ . آقای مهندس توسلی سخنران نشست ۵۶ از سلسله نشست‌های هشت فراز، هزار نیاز بودند.

^۲ . تز معروف به مثلث خشم در سال ۱۳۵۸ در سخنرانی محمد بهشتی در نهضت آزادی خارج از کشور مطرح شده.

هسته‌های نو پدید

فرض کنید ۷ گروه به وجود آمدند که بعداً از وحدت این گروه‌ها با ماهیتی دیگر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی^۱ بعد از انقلاب در آمد، گروه‌هایی مثل منصورون، موحدین، صف و ... که بعداً به آنها خواهیم رسید. لذا در ادامه مشی [مسلحانه] هم هسته‌های نو پدید را داشتیم و هم اینکه در فاز مبارزاتی ایران بقایای مشی به عنوان یک انگاره باقی بود.

جامعه‌ی خاص

به جامعه‌ی خاص می‌رسیم. جامعه خاص یعنی مبارزین بیرون از مدار جنبش مسلحانه. اصلاً بحث سر ارزش‌گذاری نیست، فقط یک معیار است. آن جریان در واقع [بر اساس] عمر کوتاه و به دلیل سازماندهی مبارزاتی‌اش، به دلیل اینکه یک معدل سنی حدود ۲۹-۳۰ سال خیلی سریع آمدند و خیلی سریع هم رفتند، جریان اخص است. ولی یک جامعه خاص هم داریم که ارزش‌های ویژه خود را دارد.

قفل بر حسینیه

سرآمد جریان آموزشی، فرهنگی و ایدئولوژیک حسینیه [ارشاد] و دانشگاه مرحوم شریعتی بود که قفلی بر آن زده شد. رژیم شاه هم مثل هر رژیم‌ی درک و دریافت‌های خاص خودش را داشت. حسینیه تا زمانی تحمل شد که بدیل جنبش مسلحانه وجود داشت. رژیم شاه یک اصلی-فرعی عقلی کرد و در حسینیه را تا زمان سرکوب جنبش مسلحانه باز گذاشت. ولی وقتی جنبش مسلحانه سرکوب شد، بلافاصله در حسینیه هم بسته شد. اصلی-فرعی این بود که اگر در حسینیه باز باشد و بحث‌های شریعتی در حسینیه و بعضاً دانشگاه‌ها ادامه داشته باشد، همه جریان ظرفیت‌دار مبارزاتی ایران جذب جنبش مسلحانه نمی‌شود. این تحلیل تیپ‌های نخبه، فکری و استراتژیست

۱. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۸ با اتحاد هفت گروه کوچک مبارزاتی (صف، موحدین، منصورون، امت واحد، بدر، فلاح) تشکیل شد. بعدها این گروه تغییرات و انشعابات زیادی به خود دید و در سال ۱۳۶۵ رسماً منحل شد اما جناح چپ این سازمان در سال ۱۳۷۰ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران را تشکیل دادند که همچنان فعال است.

ساواک بود که به بالا هم می‌رفت و شخص شاه هم اینها را پذیرفته بود. این بود که بعد از سرکوب جنبش مسلحانه قتل بر حسینیه زده شد و تمامی امکانات شریعتی را - امکانات دانشگاهی و حسینیه‌ای - از او گرفتند.

وداع آموزگار دورانی

[بر این اساس شریعتی] به سرفصلی رسید که تصمیم گرفت از ایران خارج شود و تحلیلش این بود که دیگر نمی‌تواند در ایران مفید فایده باشد؛ کماکان ناشر اندیشه، ایده و ناشر یک فرهنگ نومذهب، مقابل مذهب سنتی باشد. شریعتی بعد از هجرت رحلت هم کرد و فیزیکش دیگر کاملاً از جامعه ایران جدا شد، ولی روح و آموزه‌هایش جدا نشد و کماکان ادامه دارد.

پاسخ‌های جبرانی ضربه

غیر از مساله حسینیه و حذف شریعتی از دوران، متاثر از ضربه ۵۴، برخی از افراد سعی کردند پاسخ‌های جبرانی به این ضربه بدهند. بخشی از آثار مرحوم مطهری^۱ - به زعم خودش - پاسخی ایدئولوژیک به شرایط بعد از ضربه ۵۴ است. آقای دکتر پیمان^۲ به همین ترتیب کتابی کوچک [با عنوان] «چرا انسان متعهد و مسئول است؟» منتشر کرد. ضربه ۵۴ وارد شده بود، نیروهای مذهبی در لاک خودشان رفته بودند. اصلاً [این موضوع] زیر سوال رفته بود که آیا مذهب می‌تواند مبارزه کند؟ می‌تواند موتور مبارزه قرار بگیرد؟ مشی درست است یا درست نیست؟ اصلاً مسئولیت مبارزاتی و مسئولیت انسانی زیر سوال رفته بود. آن کتاب پاسخی بود به اینکه نه! به رغم ضرباتی که وارد

^۱. مرتضی مطهری، ۱۲۹۸-۱۳۵۸، متکلم و فیلسوف، استاد دانشکده معارف و الهیات دانشگاه تهران و از سخنرانان پرکار مدرسه مروی، انجمن اسلامی دانشجویی، انجمن اسلامی پزشکان، مسجد هدایت، مسجد نارمک، مسجد الجواد و مدتی هم حسینیه ارشاد بود. او که در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۸ مدتی را در زندان گذارند در دوران پس از انقلاب از افراد امین آقای خمینی بود. مطهری در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان به ضرب گلوله کشته شد.

^۲. حبیب الله پیمان، ۱۳۱۴، پژوهشگر و نویسنده، او در دهه ۴۰ عضو نهضت خدایرستان سوسیالیست بود، سپس به همراه تی چند از اعضای این نهضت و حزب ایران گروه جاما را بنیان نهادند، در آستانه انقلاب پیمان و چندتن دیگر جمعیت دیگری به نام جنبش مسلمانان مبارز را بنیان نهادند که پیمان همچنان سمت دبیر کلی این جمعیت را دارد.

شده، انسان هنوز مسئول است. آقای شیخ علی تهرانی^۱ هم که آن موقع در مشهد شاخص بود، بعد از ۵۴ کتابی را [با عنوان] کتاب شناخت چاپ کرد. بعد از انقلاب ایشان عنوان کرد که کتاب شناخت به نوعی مقابله با فضای ایدئولوژیک بعد از سال ۵۴ بود. پس بخشی از تیپ‌های فکری مذهبی -چه روحانی و چه غیرروحانی- به زعم خودشان به ضربه ۵۴ پاسخ‌های جبرانی دادند.

نیروهای آستان احرار

نیروهایی هم در آستانه احرار هویت قرار گرفتند. آقای مهندس توسلی اشاره کردند که سال ۵۶ با گردهمایی تیپ‌های روشنفکری آن روز مثل دکتر پیمان، میرحسین موسوی^۲ که سال ۶۰ نخست وزیر شد، آقای عبدالعلی بازرگان^۳ که الان ایران نیستند، آقای یزدان حاج حمزه، آقای سیدمحمد مهدی جعفری^۴ و تعدادی دیگر

^۱. علی مرادخوانی ارنگه تهرانی، ۱۳۰۹، از روحانیون مخالف شاه در مشهد و تهران بود که به دلیل فعالیت-هایش مدتی دستگیر و مدتی به سقر و سیرجان تبعید شد. پس از انقلاب در اولین دوره مجلس خبرگان به نمایندگی از مردم مشهد حضور یافت اما پس از مدتی اختلاف‌هایش با حاکمیت رو به فزونی نهاد چنان که در سال ۱۳۶۳ به عراق پناهنده شد و در رادیو بغداد فعالیت کرد، او در سال ۱۳۷۴ به ایران بازگشت و هم اکنون دوران محکومیت خود را می گذراند.

^۲. میرحسین موسوی، معمار، نقاش و سیاستمدار، ۱۳۲۰، دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰، وزیر امور خارجه رجایی و باهنر، نخست وزیر ایران در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸، ریس فرهنگستان هنر از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۸، او در سالهای پیش از انقلاب از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه ملی و از اعضای موسس جنبش مسلمانان مبارز بود که به دلیل فعالیت‌هایش مدتی در سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۵ را در زندان گذراند.

^۳. عبدالعلی بازرگان، ۱۳۲۲، معمار، نویسنده و قرآن پژوه، او که فرزند مهدی بازرگان است در سالهای پیش از انقلاب در انجمن اسلامی دانشگاه ملی، نهضت آزادی و مدتی هم در جنبش مسلمانان مبارز عضو بود و در حسینیه ارشاد نیز فعالیت داشت و به دلیل فعالیت‌هایش مدتی در سال ۱۳۵۲ به زندان رفت. او بعد از انقلاب مدتی در جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران فعالیت کرد و در سال ۱۳۶۹ محکوم شناخته شد. در سالهای اخیر او در آمریکا زندگی می کند و فعالیت‌هایش بیشتر بر روی قرآن پژوهی متمرکز است.

^۴. سیدمحمد مهدی جعفری (۱۳۱۸-دشتستان) نویسنده و پژوهشگر دینی. از نزدیکان آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان که در تدوین و چاپ پرتویی از قرآن همکاری نزدیکی با آیت الله طالقانی داشت. همچنین ۷ جلد کتاب امام علی ابن ابی طالب اثر عبدالفتاح عبدالمقصود که جلد آن را آیت الله طالقانی ترجمه کرده بودند، توسط ایشان ترجمه و چاپ شد. وی پس از تشکیل نهضت آزادی به آن پیوست و پس از خرداد ۴۲

جریانی تحت عنوان جنبش مسلمان ایران درست شد. این جریان بیشتر یک جریان هویتی بود و تشکیلاتی نبود. آنها ۱۰-۱۲ بیانیه تحلیلی بیرون دادند. اگر دوستان آن بیانیه‌های تحلیلی را بخوانند، بیانیه‌هایی کیفی هستند که شرایط سالهای ۵۶-۵۷ ایران را خیلی خوب ترسیم کرده‌اند. آن موقع جای تحلیل خالی بود و این بیانیه‌ها جبران‌گر خلا تحلیلی بود. بعد هم که آقای دکتر پیمان موازی با جنبش مسلمانان ایران، جنبش مسلمان مبارز را تشکیل داد که آن هم سیر خاص خودش را دارد.

دانشگاه همچنان حامل

در کنار این اتفاقات دانشگاه همچنان حامل بود. این خیلی مهم بود که به رغم ضربه ۵۴ و به رغم [سرکوب] جنبش مسلحانه، دانشگاه چنان انگیزه‌ای داشت که هیچ‌گاه در ایران پا پس نهد. [در حالی که] بعد از ۵۴ نیروها پا پس نهادند، در لاک رفتند و در اغما رفتند اما دانشگاه بعد از ۵۴ نرفت. اتفاق خیلی مهمی بود. دیگ جوشانی بود که قلقلش ادامه داشت و به سردی نگرایید.

خارج از پشت جبهه

[در این زمان] خارج از کشور هم فعال بود و پشت جبهه داخل بود. کنفدراسیون [دانشجویان ایرانی]، جبهه ملی خارج از کشور، نهضت آزادی خارج از کشور و تیپ‌های منفردی مثل آقای بنی‌صدر و دیگران، تیپ‌های فعال خارج از کشور بودند.

بازپیداری نهضت

حالا بیاییم به فاز دوم جامعه خاص؛ نهضت آزادی. می‌توانیم بگوییم نهضت آزادی بعد از تعطیلی فعالیت در سال ۱۳۴۳، بعد از دادگاه، تا سال ۵۶ هیچ‌گونه بروز و ظهوری نداشت. همانطوری که آقای مهندس توسلی اشاره کردند، [اعضای نهضت

همراه رهبران و فعالان نهضت آزادی دستگیر، محاکمه و ۴۲۰ سال زندان محکوم شد. پس از آزادی از زندان با نیروهای ملی مذهبی همکاری داشت و پس از پیروزی انقلاب به عنوان نماینده مردم برازجان به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. پس از پایان دوره نمایندگی در دانشگاه شیراز مشغول به تدریس شد. از او کتابهای چندی از جمله پرتویی از نهج‌البلاغه به چاپ رسیده است.

آزادی] باز گرد هم آمدند و اعلام موجودیت دوباره کردند.

نومایانی جبهه‌ی ملی

می‌شود گفت [اعضای] جبهه ملی هم در سال ۵۶ نومایانی داشتند.

جریان حقوق بشری

یک جریان حقوق بشری هم در ایران راه افتاد. آن موقع مثل الان نبود که همه از حقوق بشر حمایت کنند. آن موقع فاز جهان، فاز انقلاب بود. با توجه به اینکه کارتر و دموکرات‌های آمریکا پشت حقوق بشر آمده بودند، یک مقدار افت داشت که جریان‌های انقلابی پشت سر مساله حقوق بشر بروند. [جریان‌های انقلابی] می‌گفتند انقلاب دارد با خون و با مبارزه راه خودش را باز می‌کند و ما در کادر حقوق بشر و در پوشش کارتر نمی‌رویم.

اما در ایران-همان‌طور که آقای مهندس توسلی توضیح دادند و اسناد و مدارکش وجود دارد- در فروردین ۵۶ جریانی به وجود آمد [با عنوان] جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر^۱ که مرکب از بخشی از اعضای نهضت آزادی، جبهه ملی و بخشی از حقوقدان‌هایی مثل آقای لاهیجی بود. این جریان بیشتر یک جریان با کار توضیحی بود و خیلی عملیاتی نبود. عملیاتش اینطوری بود که هرکسی که به او اجحافی صورت گرفته بود - زندانی سیاسی و خانواده و غیره - آنان پرونده‌ها را جمع می‌کردند و اطلاعاتش را به مجامع حقوق بشر و سازمان ملل منتقل می‌کردند. تحرک تشکیلاتی‌شان در این حد بود. چند بیانیه هم منتشر کردند که در ادامه به آن خواهیم رسید.

تک‌چهره‌های فکری فرهنگی

در کنار جریان حقوق بشر تک‌چهره‌های فکری هم آن زمان فعال بودند. مثل آقای علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی^۲ که نامه‌نگاری‌های جدی‌ای با هویدا داشت و به شاه

^۱. جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر، تاسیس ۱۳۵۵، توسط جمعی از حقوقدانان به منظور پایان دادن به نقص حقوق بشر در ایران طی نامه‌ای به دبیر کل وقت سازمان ملل اعلام موجودیت کرد و همچنان فعال است.

^۲. علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی از نویسندگان و فعالان سیاسی-مطبوعاتی بود. وی در دهه ۲۰ به کار مطبوعاتی روی آورد. بعدها به جریان نیروی سوم و خلیل ملکی پیوست. در سال ۵۵ نامه‌های او به شاه و هویدا واکنش زیادی ایجاد کرد. وی در بهار ۵۷ از جمله افرادی بود که توسط سازمان انتقام تهدید شد. او

انتقادهای تند و تیزی می‌کرد. ایشان یک تیپ روشنفکر ویژه‌ای بود و آن زمان خیلی مورد اقبال جریان‌های دانشگاهی قرار گرفته بود. در کنار ایشان آقای حسن توانایان فرد^۱ هم بود که در حوزه اقتصاد کار می‌کرد و آن موقع خیلی فعال بود. تک‌چهره‌ها این آقایان بودند که اسم برده شدند.

کانون قبا

«مسجد قبا» که همین بالاتر [از حسینیة ارشاد] بود، سال ۵۷-۵۶ به‌خصوص در ماه رمضان خیلی فعال بود. سخنرانی‌های سال ۵۶ دکتر پیمان، دکتر سامی^۲، دکتر توسلی، مهندس توسلی، آقای حسن توانا [ثیان فرد] و خود آقای مرحوم مفتاح^۳ که پیش‌نماز این مسجد بود، مسجد را خیلی فعال کرده بود. سال ۵۷ هم مسجد قبا یکی از کانون‌های انقلاب بود.

کانون توحید

«کانون توحید» هم بود که روحانیونی مثل آقای موسوی اردبیلی^۴ - که مسجد

پس از پیروزی انقلاب نشریه‌ای به نام جنبش منتشر کرد و تحت همین عنوان نیز به همراه اسلام کاظمیه و ... در عرصه‌ی سیاسی به فعالیت پرداخت.

۱. حسن توانایان فرد متولد ۱۳۲۲ دارای درجه دکتری اقتصاد از دانشگاه ولز انگلستان. او از سال ۱۳۵۴ به تدریس اقتصاد در دانشگاه‌های تهران، شریف و پیام‌نور پرداخت. به سبب بحث‌ها و سخنرانی‌هایش درباره اقتصاد اسلامی در سالهای پیش از انقلاب شهرت یافت و در سخنرانی‌های مساجدی چون قبا و دیگر محافل دعوت می‌شد. از بعد از سال ۶۰ از صحنه سیاسی کنار رفت و به کار تالیف و ترجمه در زمینه اقتصاد پرداخت.

۲. کاظم سامی کرمانی، ۱۳۶۷-۱۳۱۴، روانپزشک و وزیر بهداشت کابینه بازرگان و نماینده اولین دور مجلس بود. او مؤسس جنبش انقلابی مردم ایران، جاما در سال ۱۳۴۲ بود که در سال ۱۳۶۷ در منزلش با ضربات چاقوی ناشناسی کشته شد.

۳. محمد مفتاح، ۱۳۵۸-۱۳۰۷، روحانی و سیاستمدار، او از مخالفان رژیم شاه بود و در این راه در شهرهای مختلف فعالیت می‌کرد و او از سال ۴۳ تا ۴۸ به زاهدان تبعید شد، سپس به فعالیت‌هایش را در مسجد جاوید تهران ادامه داد که منجر به دستگیری‌اش شد، پس از آزادی تا هنگام انقلاب او در مسجد قبا فعالیت می‌کرد. او پس از انقلاب از اعضای کمیته انقلاب بود. در سال ۵۸ هنگام ورود به دانشکده معارف و الهیات دانشگاه تهران توسط گروه فرقان ترور شد.

۴. عبدالکریم موسوی اردبیلی، ۱۳۰۴، او که عضو مجلس خبرگان، دادستان قضایی کل کشور در سالهای

حضرت امیر در امیرآباد دست ایشان بود- در آنجا فعالیت می کردند.

کانون نویسندگان

کانون نویسندگان سال ۱۳۵۶ رسماً اعلام موجودیت کرد. قبلاً [به صورت] غیررسمی توسط مرحوم [جلال] آل احمد اعلام موجودیت کرده بود ولی در سال ۵۶ که دیگر فضا مقداری باز شده بود [رسمی شد]^۱. کانون آبان ماه ۵۶ به مساعی اعضایش ۱۰ شب شعر در انجمن ایران و آلمان انسیتو گوته - یک انسیتو زبان آلمانی در خیابان بخارست- برگزار کرد. سفارت آلمان هم خیلی حمایت کرد و آن مراسم برگزار شد. کانون در سال ۵۶ در ایران چهره شد و تقریباً همه نویسندگان چپ ایران که بیرون از زندان بودند، در آن جمع فعالان کانون بودند.

برآمدن رهبری دورانی

این اتفاقات در حوزه مبارزات روشنفکران بود، یک اتفاق هم در حوزه روحانیت افتاد؛ بحث را به سمت روحانیت شیب می دهیم. از سال ۵۶ اسم آقای خمینی به خصوص با رحلت آقای سید مصطفی خمینی^۲ که فرزند بزرگ او بود، اسم آقای خمینی برآمد. یعنی می شود گفت [این زمان] طلوع مجدد آقای خمینی بود*.

طیف تبعیدی

یک طیف روحانیون تبعیدی هم مثل شیخ محمد یزدی، خلخال، شیخ علی تهرانی و آقای خامنه ای و ... وجود داشتند. در آن زمان ظاهراً ۳۵-۳۰ روحانی تبعیدی در زاهدان، خاش، چابهار و... وجود داشتند که مورد حمایت تیپ هایی مثل مرحوم

۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ و موسس دانشگاه مفید قم است در سالهای پیش از انقلاب در مخالفت با شاه فعالیت داشته و دبیر مجله مکتب اسلام در قم و موسس کانون توحید در تهران بوده است.

^۱. کانون نویسندگان ایران، در سال ۱۳۴۷ در پی بیانیه ای که پیش نویس آن را جلال آل احمد تهیه کرده بود آغاز به کار کرد و در سال ۱۳۵۶ ثبت قانونی شد. این انجمن همچنان فعال است.

^۲. سید مصطفی خمینی، ۱۳۵۶-۱۳۰۹، فرزند ارشد روح الله خمینی و از روحانیون مخالف شاه بود. او در پی اعتراض های سال ۱۳۴۲ به لایحه کاپیتالسیون دستگیر شد و مدتی را در زندان قزل قلعه گذراند، سپس به ترکیه و همراه پدرش به عراق تبعید شد. او در عراق نیز بر علیه شاه و همچنین در دفاع از فلسطین فعالیت کرد و در سال ۱۳۴۶ درگذشت. پس از فوت او شایع شد که او توسط رژیم شاه کشته شده است.

احمدعلی بابایی^۱ و آقای شانه‌چی^۲ بودند و از طرف این دو نفر از آنها ساپورت مالی صورت می‌گرفت.

تک‌چهره‌های روحانی

آن موقع تک‌چهره‌های روحانی شاخص هم بودند. یکی از آنها آقای مهدوی‌کنی بود. او مسجد جلیلی^۳ را داشت که مسجد فعالی بود. منبر او، منبر سیاسی‌ای بود. خود ایشان هم آن زمان روحانی وزینی بود که در راهرو بین روحانیت و روشنفکران قدم می‌زد. مسجد محل رفت و آمد روشنفکران هم بود.

مسجدی هم در یک منطقه قدیمی نیاوران به اسم جوزستان بود که [به آن] جوستان می‌گویند. آقای موسوی خوئینی^۴ در این مسجد تفسیر می‌گفت. تفسیرش هم تفسیر کیفی‌ای بود. تفسیر سوره بقره بود که تفسیر درازمدتی بود و از اوایل دهه پنجاه شروع شده بود. خیلی‌ها -حتی بچه‌های مجاهدین- پای درسش می‌رفتند. در کتاب *راه انبیا، راه بشر و در [جزوه‌ی] شناخت (جزوه شناخت اصلی که آیه زیر آن است)*^۵

^۱ از مبارزان و فعالان سیاسی پیش از انقلاب و عضو نهضت آزادی ایران. در جریان دستگیری سران نهضت در سال ۴۲ او نیز به همراه آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و ... دستگیر و به ۴ سال زندان محکوم شد. وی که از نزدیکان آیت‌الله طالقانی بود، پس از انقلاب فعالیتهای خود را در دفتر ایشان ادامه داد. در دوره او مجلس شورای اسلامی از تهران نامزد شد اما به مجلس راه نیافت. پس از سال ۶۰ از ایران خارج شد و در فرانسه اقامت گزید. او در سال ۱۳۷۲ در فرانسه فوت شد.

^۲ محمد شانه‌چی، از بازاریان مخالف شاه بود که زندانیان و تبعیدیان سیاسی را حمایت مالی می‌کرد. او سالهای پس از انقلاب را در خارج از کشور گذراند.

^۳ مسجد جلیلی واقع در خیابان ایرانشهر تهران. آیت‌الله محمدرضا مهدوی‌کنی در آن اقامه نماز می‌کرد و نیروهای سیاسی‌ای چون احمد رضایی در آنجا رفت و آمد داشتند.

^۴ محمد موسوی خوئینی‌ها، ۱۳۲۰، از روحانیون مخالف شاه بود که در مسجد جوزستان نیاوران تفسیر قرآن می‌گفت و مدتی را نیز به اتهام ارتباط با مجاهدین خلق در زندان گزراند. او که مشاور آیت‌الله خمینی در پاریس بود پس از انقلاب در سمت‌هایی چون نمایندگی دور اول مجلس شورای اسلامی، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری و خبرگان قانون اساسی و دادستانی کل کشور ایفای نقش کرد و پس از سال ۱۳۶۸ پست اجرایی سیاسی نداشت و مدیرمسئول روزنامه سلام در سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۸ بود.

^۵ *جزوه‌ی شناخت* معروف به *شناخت محمد آقا* از منابع اصلی آموزش ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق بوده است که در تجدیدچاپ‌های پس از شهادت محمد حنیف‌نژاد بدون آیه و پانویس چاپ شده است.

بخشی از دیدگاه‌های آقای خوئینی‌ها را به نقل از امام جماعت مسجد جوزستان گُذ کرده و آورده است. حرف‌های ایشان - به خصوص تفسیرش - آن زمان نو بود. آن زمان تفسیرها سنتی و حوزوی بودند، [به این صورت] که ریشه لغت را بگیر و بعد آیه به آیه تفسیر کن؛ مثل روش مرحوم علامه [طباطبایی]. ولی تفسیر ایشان، تفسیری بود که به اجتماع و مقداری به تبیین جهان تن می‌زد و در حد خودش جالب بود.

آلترناتیو روحانی

ضربه‌ی ۵۴ که رخ داد، در بخشی از بدنه بچه مذهبی‌های دانشگاهی میلی به روحانیت پیدا شد و به جای روشنفکران، روحانیت آلترناتیو آنها شد. اتفاقات سال ۵۸ در دفتر تحکیم وحدت را صرفاً نباید ناشی از جو اول انقلاب، تبختر آقای خمینی و غیره تحلیل کرد. نه! مثلاً بچه‌مذهبی‌های پلی تکنیک که سال ۵۸ «سازمان دانشجویان مسلمان»^۱ را تشکیل دادند - مثلاً تیپ همین آقای عبدی و آقای میردامادی - از همان نیمه دهه ۵۰ در مسجد جوستان رفت و آمد داشتند و از آن موقع پای درس آقای خوئینی‌ها بودند. از آن موقع روابط شکل گرفت. بعد آقای خوئینی‌ها در مساله سفارت آمریکا و تسخیر سفارت نقش ویژه‌ای ایفا کرد. [اگر] الان شما با بچه‌های فعال مذهبی نیمه دهه پنجاه پلی تکنیک صحبت کنید، [می‌بینید] ضربه ۵۴ آنجا - برخلاف مثلاً شریف - خیلی تاثیر نگذاشت. دانشگاه شریف در سال ۵۴ یک جریان سمپاتیزان جدی، [تیپ‌هایی] مثل همین آقای عطریانفر و خانم مریم عضدانلو را داشت. ضربه‌ی ۵۴ بر آنان خیلی اثر گذاشت. اما در پلی تکنیک اثر نگذاشت چون آنها با مجاهدین پیوند نخورده بودند، [بلکه] پیوندها با تیپ‌هایی مثل موسوی خوئینی‌ها ایجاد شده بود.

پایگاه مساجد

در این دوره مساجد به طور کیفی‌تر [تبدیل به] پایگاه شدند. در تحلیل دانشگاه خیلی مهم است، دانشجویان در سالهای ۵۵ تا ۵۷ پیش‌نمازها و امام جماعت‌ها را خیلی جدی به سمت سیاسی شدن و به سمت فعالیت انقلابی هُل می‌دادند. [این

^۱ سازمان دانشجویان مسلمان دانشگاه پلی تکنیک در سال ۵۸ از سوی بچه‌های مذهبی دانشگاه تاسیس شد و بعدها در انجمن اسلامی ادغام شد.

موضوع] ساری و جاری بود.

هسته‌های حامله

اتفاق مهم دیگر این بود که هسته‌های حامله‌ای هم به وجود آمدند. مرحوم حاج داوود کریمی یک مصاحبه داشت که بعد از فوت ایشان در سال ۸۳ یا ۸۴ توسط روزنامه‌ی کیهان منتشر شد. مصاحبه، مصاحبه مهمی است که در تحلیل مشی در آینده با آن کار داریم. ایشان می‌گویند که سال ۵۶ من مطلع بودم و با حدود ۵۰۰ هسته مسلح در سراسر ایران مرتبط بودم. این رقم، خیلی رقم جدی‌ای است؛ ۵۰۰ هسته مسلح. این هسته‌ها، هسته‌هایی بودند که سالهای ۵۶-۵۷ کوکتل مولوتوف به‌دست شدند و در انقلاب همان مشی دهه ۵۰ را پیش بردند که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. این هسته‌های حامله به وجود آمدند و این هم مهم بود که به رغم سرکوب جنبش مسلحانه و به رغم اتفاق ۵۴، جامعه مذهبی ایران نخشکید و این قدر زنده بود که بعد از این اتفاقات باز سرپا بود، باز هسته تشکیل می‌داد و باز بحث داشت.

در سال ۵۶ خانه‌های کوچکی [در محله‌های سنتی بود] - آن موقع خانه‌هایی که در محله‌های سنتی بود، پرده داشت، هرکسی هم نمی‌توانست در آن خانه‌ها برود. از حیاط اول این خانه‌ها که رد می‌شدید و به پرده دوم می‌رسیدید، می‌دیدید که کنار حوض و در حوض و در توالت بیرونی که در حیاط بود، به اندازه ۱۰۰ شیشه کوکتل مولوتوف است. نشان دهنده این بود که این هسته‌ها جدی هستند. هسته‌ها هم دانشجویی بودند و هم محلی که ان شاء الله در آینده باز خواهیم کرد.

سنتی‌های پای کار

سنتی‌های پای کار هم در مساجد و در بازار و در محلات به‌طور جدی حضور داشتند.

قرض الحسنه‌ها

در نیمه‌ی دهه‌ی ۵۰ شبکه قرض الحسنه‌ای که ۴۸-۱۳۴۷ به وجود آمده بود و یکی از اسپانسرهای خانواده‌های زندانیان سیاسی آن موقع بود، در سالهای ۵۴ تا ۵۶ گسترش تشکیلاتی پیدا کرد.

پاتوق‌ها

۵۵-۵۶ یک سری پاتوق‌ها هم پیدا شد. مثلاً پاساژی در منطقه بازار و همین خیابان

[ابولوف] بوزجانی ناصر خسرو بود که دو سه طبقه بود. در آنجا ۴۰-۵۰ تا کتابفروشی بود. همه نمایندگی‌های انتشارات قم و شهرهای مذهبی ایران به اضافه چند انتشاراتی سنتی جدی در پاساژ وجود داشت. این پاساژ اصلاً پاتوق بود، محل پخش اعلامیه بود و بعد از ۵۷-۵۶ نوارهای آقای خمینی و ... [در آنجا پخش می‌شد]. یک پاتوق دیگر هم همین بازارچه کتاب دانشگاه تهران بود که تازه درست شده بود. یک پاتوق هم کتابفروشی آذر^۱ بود که کتابهای مرحوم شریعتی و بخشی از کتابهای چاپ را منتشر می‌کرد. بعد هم که انتشارات آگاه آمد. این زمان یکی از کارهای جدی این بود که هرکس فعال بود، هفته‌ای یک دفعه به پاساژ ناصر خسرو، بازارچه کتاب جلوی دانشگاه و کتابفروشی آذر و آگاه سر می‌زد. این وضع جامعه‌ی خاص بود.

جامعه عام

گاردهای تاریخی عام

یک جامعه عام هم داریم. جامعه عام که طیف‌های غیرمبارز بودند، آرام آرام در نیمه دهه ۵۰ به یک گارد گرفتن تاریخی نسبت به شاه رسیده بود. بالاخره هرکس هر جا بود مشاهداتی داشت. درست است جنبش مسلحانه سرکوب شد اما اینها بهترین بچه‌های خانواده‌ها، محل‌ها، شهرها و بهترین بچه‌های دانشگاهها بودند. این خیلی مهم بود. مثلاً عکس مرحوم حنیف‌نژاد تا قبل از دستگیری‌اش به عنوان افسر وظیفه نمونه در پادگان محل خدمتش در اتاق فرمانده پادگان - که تیمسار بوده - [نصب بوده است]. یعنی آنها همه جا شناخته شده بودند. تیپ‌هایی کیفی بودند. هر جا می‌رفتند فضا و جو ایجاد می‌کردند و ردپای اخلاقی به جا می‌گذاشتند. وقتی هم دستگیر و اعدام و شهید شدند، همه‌جا تراشه‌های فکری ایجاد می‌کردند. مثلاً برای همه در تبریز، تهران و ... سوال بود که چرا حنیف؟ مرامش چه بود؟ روش و منشش چه بود؟ هی در ذهن‌ها می‌رفت، هی کریستال‌ها بسته می‌شد. روی این اطلاعات فایل‌های ذهنی باز و بسته می‌شدند. یک وجه این قضیه بود.

^۱ انتشارات و کتابفروشی آذر واقع در خیابان انقلاب (شاه‌رضای سابق) روبه‌روی دانشگاه تهران بود که تا اواسط دهه ۷۰ هم بابر جا بود. این کتابفروشی در سالهای ۱۳۵۷-۵۶ محل توزیع کتابهای شریعتی بود.

طیف‌های سنتی مرزدار

[در این دوره] طیف‌های سنتی، با رژیم شاه بسیار مرزدار شده بودند. مثلاً تا این زمان خانواده‌های سنتی تلویزیون نداشتند. اغلب رادیو هم نداشتند. اگر هم رادیو داشتند ممکن بود فقط اخبار یا داستان شب و جانی دالر^۱ یا در گوشه و کنار شهر گوش بدهند. موسیقی‌اش را کمتر گوش می‌دادند.

طیف روشنفکری محض

در کنار طیف‌های سنتی مرزدار، یک طیف روشنفکری محض هم از ۵۴ به بعد یعنی بعد از سرکوب جنبش مسلحانه به وجود آمد. طیف روشنفکری محض خل‌دستی که یکی از پاتوق‌هایش سینما شهر قصه جنب سینما شهر فرنگ بود. اگر سال ۵۴ به بعد به آنجا می‌رفتی در سالن انتظار تا سقف دود بود. همه بلااستثنا سیگار می‌کشیدند. هیچ‌کس با کسی حرف نمی‌زد و همه روبرو را نگاه می‌کردند.

یک سری فیلم مثل فیلم سوت‌ه‌دلان^۲ آقای حاتمی هم آمد؛ فیلمی که فقط مرگ در آن بود و هیچ پیامی جز مرگ نداشت. کیمیایی هم اصلاً در این فضاها نبود ولی سال ۵۴ متأثر از این فضا فیلم غزل^۳ را درست کرد. هنر پیشه اول فیلم غزل هم که یک فیلم درون‌گرا بود، فردین بود. در این موج روشنفکری محض [کسانی مثل] کیمیایی، فردین و علی حاتمی هم که هیچ وقت در این فضاهای روشنفکری نبودند، این فیلم‌ها را آوردند. نقاشی‌ها و مجسمه‌سازی‌ها [هم همین‌طور بود]. مثلاً آقای آشور بنی‌پال^۴

^۱. سریال پلیسی رادیویی جانی دالر، ترجمه یک سریال رادیویی آمریکایی بود که چندسال بی وقفه از رادیو پخش می‌شد و در زمان خود طرفداران زیادی داشت.

^۲. سوت‌ه‌دلان، محصول ۱۳۵۶، کارگردان علی حاتمی، داستان پسری به نام مجید دوکله است که دچار اختلال مغزی است و برادرش خود را وقف او کرده است. مجید دوکله پس از گزاردن یک دوره عشق بی سرانجام درحالیکه برای شفا همراه برادرش به امام‌زاده داوود می‌رود آرام می‌میرد.

^۳. غزل، محصول ۱۳۵۶، کارگردان مسعود کیمیایی، بر اساس داستانی از خورخه لوئیس بورخس ساخته شده است.

^۴. آشور بنی‌پال بایلا، ۱۳۲۳-۱۳۸۹، کارگردان، نقاش و مجسمه‌ساز ایرانی-آشوری بود. او که هنر را در لبنان آموخته بود در جشن هنر شیراز چند نمایشنامه را به روی صحنه برد و تمامی سالهای پس از انقلاب را در خارج از کشور به سر برد.

مجسمه‌هایی می‌ساخت که هیچ کس غیر از خودش نمی‌فهمید. یا تابلوهایی کشیده می‌شد که [همین‌طور بود]. آن موقع ما هم دانش‌آموز بودیم، این‌ور آن‌ور زیاد می‌رفتیم و می‌پلکیدیم. این اصطلاح شده بود که «در سطحی نیست که تو بفهمی!» این اصطلاح متعلق به سال ۵۶-۵۴ بود که روشنفکری محضی بیرون آمده بود. این نشانه‌ها، نشانه‌های آن موقع بود. جریان محض روشنفکری و کافه‌های پاتوق روشنفکران شکل گرفت. بخشی از روشنفکران که تعدادی از آنها هنرپیشه سینما بودند، عطری آورده بودند که بوی تریاک می‌داد. عطر تریاک می‌زدند! آن موقع یک فضای روشنفکری ویژه جوجه‌تیغی‌واری درست شد.

طیف‌های میانی مسئله‌دار

در میان طیف‌های سنتی مرزدار و این جریان باریکه و حداقلی روشنفکری، یک طیف‌های میانی گسترده مساله‌داری هم [مانند] معلمان مدارس، معلمان شهرستانی، اساتید دانشگاه، مترجمان، نویسندگان، پژوهشگران، فیلمسازان و ... بودند. اینها طیف‌های جدی‌ای بودند که در تحولات سال ۵۷ و اتفاقات ۵۵ تا ۵۷ به سهم خودشان نقش داشتند.

ترانه‌های موضع‌دار و فیلم‌های اثرگذار

نیمه دهه ۵۰ در ادامه ترانه‌های اعتراض، ترانه‌های سال ۵۴-۵۳ مثل بوی گندم^۱، ترانه سال ۲۰۰۰^۲ (این ترانه سال ۵۶ آمد) که ترانه‌های موضع‌دار و ترانه‌های اعتراض بودند. فیلم‌های اثرگذاری نیز آمدند؛ فیلمهایی مثل بلوچ^۳ و خاک^۴ آقای کیمیایی. مهم

۱. ترانه بوی گندم با شعر شهیار قنبری، آهنگ‌سازی واروژان و صدای داریوش اقبالی در سال ۱۳۵۴ منتشر شد و سبب دستگیری هرسه نفر شد.

۲. ترانه سال ۲۰۰۰، با شعر اردلان سرفراز و آهنگ‌سازی فریبرز لاچینی و صدای داریوش اقبالی در سال ۱۳۵۶ منتشر شد.

۳. فیلم بلوچ، ۱۳۵۱، به کارگردانی مسعود کیمیایی و بازی بهروز وثوقی است که داستان درگیری دو گروه قاچاقچی را دنبال می‌کند.

۴. فیلم خاک، ۱۳۵۲، با کارگردانی مسعود کیمیایی بر اساس داستان اوسنه بابا سبحان نوشته محمود دولت‌آبادی و با بازی بهروز وثوقی و فرامرز قریبیان ساخته می‌شود که داستان دلبستگی پسران بابا سبحان به زمین پدری خود و تلاش‌های آن‌ها برای حفظ آن است.

بود که دیگر وقتی رژیم شاه از زمین کنده شد و به سمت اقتصاد مدرن رفت، انتقاد تند و تیز نسبت به زمین‌داری و نظام خان‌خانی آزاد آزاد بود؛ مثلاً فیلم خاک سال ۵۳ و فیلم بلوچ هم ۵۴-۵۳ در این فضا آمدند. ولی در کنار فیلم‌های بلوچ و خاک، ابراهیم گلستان در سال ۵۳ یک فیلم ساخت که یک هفته بیشتر اکران نشد. فقط هم یک تک سینما، سینما کاپری سابق (بهمن) آن را اکران کرد و با استقبال ویژه روشنفکری مواجه شد. [اسرار گنج دره جنی^۱]، فیلمی تمثیلی و استعاری بود. داخل یک غار را نشان می‌داد. جامعه [فیلم]، جامعه غارنشین بود، ولی وقتی در غار می‌رفت، تلویزیون، یخچال و کولر [موجود] بود. سمبلی هم ساخته بود که مثل ماکت همین میدان شهید سابق (میدان آزادی) بود. همه فکر می‌کردند این یک سمبل مستحکم است ولی آخر سر یک ماکت چوب پنبه‌ای بود که فرو می‌ریخت. فیلم تا حدودی فروپاشی رژیم شاه را پیش‌بینی می‌کرد. سال ۵۳ بود که هنوز جنبش مسلحانه بود. یعنی همه اتفاقات در فاز جنبش مسلحانه می‌افتاد. در این فاز بود که ترانه بوی گندم و فیلم گلستان می‌توانست بیاید. بعد در سال ۵۴ فیلم گوزن‌ها^۲ [ساخته شد که] تقریباً می‌شود گفت داستان دستگیری مرحوم [امیر] پرویز پویان بود. این فیلم، فیلم ویژه و کیفی‌ای در سینمای ایران بود.

مصرف دامنه‌دار

بخش مهمی از جامعه هم کار خودشان را می‌کردند و مصرف دامنه‌دار بود؛ مصرفی که بعد از افزایش قیمت نفت دامن‌گیر جامعه ایران شد.

اقشار تحت فشار

در سالهای تورمی ۵۴-۵۶ بخشی از اقشار از جمله حاشیه‌نشینان شهری که مناطق حلقه‌ای و زورآبادی را در تهران، کرج، اصفهان، شیراز، اهواز و ... تاسیس کرده بودند،

۱- اسرار گنج دره جنی، ۱۳۵۳، به کارگردانی ابراهیم گلستان بر اساس داستانی به همین نام از نویسنده و با بازی پرویز صیاد و مهدی فخیم‌زاده ساخته شد.

۲. فیلم گوزن‌ها، ۱۳۵۳، با کارگردانی مسعود کیمیایی، روایت پناه بردن یک چریک شهری به خانه دوست قدیمی و اکنون معتاد خود است. در پایان دوست معتاد در برابر جفاهایی که به زندگی‌اش رفته عصیان می‌کند و سرنوشتش همچون یک قهرمان به چریک شهری پیوند می‌خورد.

اقشار تحت فشار دوران بودند. این فضای نیمه دهه ۵۰ ایران بود.

روایت فراز انقلاب ۵۷^۱

[در اینجا] یک سیر تحولات داریم که عنوان آن «ضربان تاریخ» است که حاوی مجموعه اتفاقاتی است که حفاصل نیمه دهه ۵۰ تا سال ۵۷ رخ داده است. حدود ۱۱۰ تا ۱۲۰ واقعه آمده که مهمترین وقایع [این دوره] است. سعی هم شده که چیزی از قلم نیفتد. البته چند نفر از دوستان به من تذکر دادند که [مواردی] را از قلم انداخته‌ام یا فراموش کرده‌ام؛ به‌خصوص مورد مسجد جوستان که قبل از اینکه آقای موسوی‌خوینی‌ها در این مسجد باشد، آقای گودرزی^۲ - که بعداً گروه فرقان را درست کردند - آنجا بودند و در آنجا پایگاهی درست کردند. این پایگاه از سال ۵۵ به قلهک و مسجد خمسه در قلهک آمد. ایشان هم پاتوق و جمع جدی‌ای [متشکل] از دانشجو، دانش‌آموز و غیردانشجو و غیردانش‌آموز درست کردند، در محل جای کار پیدا کردند و به سهم خودشان زحمت زیاد کشیدند. منتهی از سال ۵۸ به بعد با تشکیل فرقان سیر خودشان را رفتند تا اینکه مجموعه دستگیر شدند و بخشی مهمی‌شان هم اعدام شدند.

دوست دیگری هم تذکر دادند که مسجد الجواد^۳ را از قلم انداخته‌ام. در سال ۵۶ در این مسجد رفت و آمد وجود داشت ولی آنجا پاتوق و مرکز مبارزاتی نبود. مسجد الجواد، اولین مسجدی بود که صندلی‌دار بود. خیلی تازگی داشت. ما اول‌بار برای یک ختم در سال ۵۶ آنجا رفتیم. صندلی چرمی، دستگاه آمپلی‌فایر و امکانات

^۱. در مبحث روایت فراز انقلاب ۵۷ متن راهنمایی با عنوان ضربان تاریخ به حصار داده شد و سیر تحولات با تکیه بر این متن صورت گرفت. به همین دلیل این بخش فشرده، تیتروار و بدون تقسیم‌بندی‌هایی ارائه شده که در مباحث دیگر وجود دارد. این متن راهنما در پیوست آمده است.

^۲. اکبر گودرزی، ۱۳۵۹-۱۳۳۸، مفسر قرآن و رهبر گروه فرقان بود که به هدف مبارزه با آخوندیسم و فرقه‌گری روحانیت در سال ۱۳۵۷ تشکیل شد و دست به ترورهای موفق و ناموفق متعددی زد که به دستگیری اعضای گروه منجر شد. گودرزی به همراه ۶ نفر از اعضای فرقان در خرداد ۱۳۵۹ تیرباران شدند.

^۳ واقع در میدان هفت تیر

[صوتی]، کتابخانه داشت. سالن خانم‌ها و آقایان سوا بود. مسجدی مدرن بود که تازگی داشت ولی به آن شکل محور، پاتوق و منشا نبود.

سیر تحولات از سال ۵۳ شروع شد. شهریور سال ۵۳ که اتفاقات بازی‌های آسیایی و ترور فاتح بود. آرام آرام جلو می‌آیم سال ۵۴، غیر از ضربه ۵۴، اتفاق مهم [اعدام] ۹ نفر [شامل] دو نفر مجاهد و ۷ نفر فدایی بود. ۷ نفر فدایی از بنیانگذاران فدایی شاخه یا گروه جزنی بودند [شامل] ضیا ظریفی، سورکی، چوپان‌زاده و خود مرحوم جزنی. از مجاهدین هم دو نفر کیفی بودند، یکی مصطفی جوان خوش‌فکر و یکی هم مرحوم ذوالانوار که گفتیم خیلی فعال بود و ترورها و طراحی‌های بیرون را انجام می‌داد. آنها هم فهمیده بودند و به بهانه اینکه آن ۹ نفر از تپه‌های اوین در حال فرار بودند، آنها را در همان تپه‌ها اعدام کردند. [این اعدام‌ها] هم در ایران و هم در جهان خیلی سر و صدا کرد.

تاسیس حزب رستاخیز در اسفند ۵۳ بود. از سال ۵۴ هم عضوگیری اجباری [صورت گرفت]، یعنی هرکس بالای ۱۶ سال بود باید عضو حزب می‌شد و یک عضوگیری فله‌ای، تحمیلی و سراسری از آحاد مردم ایران انجام دادند. بعدا هم با اعضای توده و بدنه هیچ کاری نداشتند. آخرین ترورها هم که عنوان شد. بعد سیر جنبش مسلحانه به همین ترتیب که با توجه به توضیحاتی که داده شد، بعضی از آنها دیگر برایتان تازگی ندارد.

اتفاق مهم [دیگر]، ۱۳۵۵/۱۱/۵ بود. سالی بود که جنبش مسلحانه دیگر کاملاً جمع شده بود و رژیم شاه مجموعه نیروهای سیاسی‌ای را که جنبش مسلحانه را رد کرده و مشی را محکوم می‌کردند، آزاد می‌کرد. سال ۵۵ در باشگاه زندان قصر مراسمی به اسم «مراسم سپاس»^۱ ترتیب دادند. بخشی از موتلفه‌ای‌ها، برخی از آقایان موتلفه که

^۱. در تاریخ ۱۳ بهمن ۱۳۵۵ در حالی که رژیم شاه تحت فشارهای بین‌المللی علیه شکنجه و آزار و اذیت نیروهای سیاسی و زندانیان سیاسی قرار داشت، تلاش کردن با آزاد کردن تعدادی از زندانیان از فشارهای موجود بکااهد. به همین منظور با احضار زندانیان و گرفتن تعهدنامه و عذرخواهی، افرادی را که تعهدنامه پر کرده بودند در مراسمی که سپاس شاهنشاه نام گرفته بود، شرکت دادند. ۶۶ نفر از زندانیان حاضر در این مراسم که در آمفی‌تاتر زندان قصر برگزار شد، آزاد شدند.

قبلا هم سیر مبارزاتی داشتند و بعضی‌ها هم خیلی خوش‌نام بودند در این مراسم شرکت کردند. تعدادی از روحانیونی که الان می‌شناسیم و از روحانیون شاخص تراز اول جمهوری اسلامی بودند و هستند و تعدادی از اعضای سابق حزب ملل [اسلامی]، به اضافه تعدادی از روحانیون منفرد که مجموعاً ۵۵ تا ۶۰ نفر بودند، در این مراسم شرکت داشتند. دیگر اسم نمی‌بریم، بالاخره همه ما در نقطه ضعیفی قرار می‌گیریم و ما برخلاف جمهوری اسلامی که انسان‌ها را در نقطه ضعیف‌شان بی‌رحمانه می‌زند، نباید این کار را بکنیم. این افراد در باشگاه زندان قصر جمع شدند و البته به‌صورت تحمیلی به شاه سپاس گفتند، وجود شکنجه را تکذیب کردند و تقریباً مقابل جنبش مسلحانه موضع گرفتند. همه آنها آزاد شدند. این یک اتفاق بود که نشان می‌دهد آن زمان اساس چشم‌انداز فروپاشی رژیم شاه و انقلاب وجود نداشت. این اتفاق به فاصله دو سال قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ و به فاصله کمتر از یک سال قبل از تحولات سال ۵۶ ایران بود. پس از سرکوب جنبش مسلحانه، چشم‌انداز وجود نداشت. ۵۵-۵۴ به‌طور نسبی همان سال‌های جزیره ثباتی بود که رژیم شاه ادعای آن را می‌کرد.

بعد سیر جمعیت دفاع [از حقوق بشر] و خروج دکتر شریعتی و هجرت و رحلت او را داریم. سپس نامه آقای حاج سید جوادى نامه مهمی بود. نامه، نامه تند و شمشیر عریانی بود. منتهی خیلی سراغ شاه نمی‌رفت و سطح برخوردش هویدا و دولت بود. آن نامه در مجامع روشنفکری، دانشگاهی و خارج از کشور سر و صدا کرد. بعد روی کار آمدن دولت هویدا [است] و این سیرها که در بحث خدمتتان داشتیم.

سفر انور سادات در آبان ۵۶ خیلی مهم بود. مصر بار مبارزاتی و بار ضدصهیونیستی داشت. سادات هم که خودش قبلاً دستیار ناصر بود و جزو افسران خوش‌نام افسران آزاد بود ولی سیر استحاله را طی کرد و به اسرائیل رفت. کارتر هم در آن [سفر بود]. مثلث کارتر، بگین و سادات شکل گرفت و به جریان کمپ دیویدی معروف شد که الان حدود ۳۰ سال از آن می‌گذرد. [به دنبال این سفر] تهران ملتهب شد و دانشجویان تهران را تحت‌تاثیر قرار دادند. اکثر دفاتر هواپیمایی متعلق به آل‌آل اسرائیل مورد تهاجم قرار گرفت و شیشه‌ها با سنگ شکسته شد. در آن روز همچنین به برخی از سینماها و بانک‌ها حمله شد.

نامه‌نگاری‌های جمعیت دفاع [رویداد بعدی] بود. حدوداً از نیمه ۱۳۵۶ چریک‌های فدایی فعال شدند و در دفتر انجمن ایران و آمریکا^۱ بمب‌گذاری کردند. [اتفاق دیگر] سفر کارتر به ایران و قبل از آن هم سفر شاه به آمریکا بود.

نقطه عطف [دیگر] دی ۵۶ و انتشار مقاله‌ای بود به قلم داریوش همایون که امضای مستعار رشیدی مطلق را داشت. [در آن مقاله] با آقای خمینی خیلی تند و در کادر ارتجاعی و با فحاشی برخورد شده بود. از اینجا دیگر جامعه ایران آرام آرام در فاز انقلاب می‌رود. قیام قم بود. بعد آقای خمینی که یکی دو ماه قبل هم فرزندش رحلت کرده بود و آرام آرام برآمده بود، در قبال قم موضع‌گیری کرد. بعد هم زنجیره تبریز بود. بعد اعتصاب غذای [زندان] قصر در حمایت از مسایل بیرون مهم بود. البته خودشان هم خواسته‌های صنفی‌ای مثل آمدن روزنامه‌ها به‌طور آزاد و آمدن کتاب به زندان بدون سانسور و مساله غذا داشتند. در حقیقت اعتصاب سیاسی-صنفی بود.

سخنرانی شاه در آبادان علیه روحانیت و علیه آقای خمینی مهم بود. [شاه در این سخنرانی] بدون اینکه اسم ببرد [علیه آنها] موضع گرفت و باز اهانت کرد. اتفاق بعدی [اعتراض] یزد در چهلم تبریز بود.

سپس کمیته‌ی/انتقام^۲ حملات سازمان‌یافته‌ای را انجام داد. کمیته انتقام تحت هدایت عبدالمجید مجیدی بود. او هم پز روشنفکری می‌گرفت و رهبر جناح سازنده حزب رستاخیز بود و هم این حملات را سامان می‌داد. دیگر مشخص بود که سازماندهی به‌نهایت به مجیدی می‌رسد. حمله به دکتر پیمان، مهندس بازرگان، آقای حاج سید جواد و مرحوم فروهر همه در دوسه هفته در فروردین و اردیبهشت ۵۷ شکل گرفت. حمله کماندوها به دانشجویان در کوی در اردیبهشت خیلی مهم بود که چتر باز پیاده کردند و [دانشجویان را] لت و پار کردند.

^۱ دفتر انجمن ایران و آمریکا واقع در خیابان پارک تهران (وزرا-خالد اسلامبولی) در دی‌ماه هم‌زمان با ورود کارتر به ایران توسط چریک‌های فدایی خلق منفجر شد.

^۲ با اوج‌گیری حرکت و تظاهرات مردم در قم و تبریز از ابتدای سال ۵۷ کمیته‌ای به نام کمیته‌ی/انتقام شکل گرفت که اقدام به بمب‌گذاری در برابر چند تن از فعالان سیاسی و یا ضرب و شتم آنها در نقاط خلوت تهران کرد. اما در تابستان ۵۶ اقدامات این کمیته متوقف شد.

همانطور که آقای مهندس توسلی هم اشاره کردند، مهندس بازرگان، شاه را به مباحله دعوت کردند. مباحله سنت پیغمبر بود که با مخالفان فکری مباحله می‌کرد، یعنی مناظره در پیشگاه مردم که در عربی مباحله می‌شود. [اتفاقیهای بعدی] فروپاشی حزب رستاخیز و التهاب دانشگاه‌های ایران در سالگرد شریعتی بود.

از مرداد ۵۶ که همزمان با رمضان التهابات و حکومت نظامی اصفهان بود، آرام آرام اعتصابات کارگری هم شکل گرفت. اولین اعتصاب چیت‌سازی بهشهر بود. نساجی‌ها هم خیلی مهم بودند چون آن موقع مجموعه نساجی ایران ۱۵۰ هزار کارگر داشت که بیشترین تجمع و انباشت کارگر صنعتی در ایران آن زمان بود.

آرام آرام که [جلو] می‌آیم عملیات مسلحانه گروه‌های نوتاسیس هم شروع می‌شود؛ انفجار در رستوران خوانسالار، زیر میدان تجریش در خیابان پهلوی سابق که بیشتر پاتوق آمریکایی‌ها بود. آنجا را «گروه توحیدی صف» که بعد از انقلاب یکی از گروه‌های متشکله سازمان مجاهدین انقلاب شد، بمب‌گذاری کردند. سینما رکس آبادان بود که همه تصور می‌کردند توسط رژیم [آتش گرفته] اما توسط نیروهای مذهبی فئاتیک^۱ و قشری صورت گرفته بود.

از مرداد و شهریور آرام آرام استعفاهای و دستگیری‌های مقامات دولتی رخ داد. اتفاق دیگر شهادت مرحوم اندرزگو^۲ در درگیری رمضان سال ۵۷ بود.

بعد دولت آموزگار کنار رفت. دولت شریف امامی که آمد، دست بر رویناها گذاشت. اذان را که قبلاً فقط ظهر پخش می‌شد، [از آن پس] سه نوبت در رادیو می‌گفتند. [شریف امامی]^۳ گفت که کازینوها و قمارخانه‌ها را می‌بندم. ضریب حقوق

^۱ Fanatic. به معنی اُمُل و عقب‌افتاده

^۲ سیدعلی اندرزگو (۱۳۱۸-۱۳۵۷) روحانی و از فعالان مبارزه مسلحانه در زمان رژیم پهلوی بود. وی از جمله مبارزانی بود که با گروه‌های مختلف مذهبی در ارتباط بود. پس از ۱۵ خرداد ۴۲ به هیات‌های متلفه پیوست. پس از چندی از سوی ساواک دستگیر شد و پس از آزادی دوباره به مبارزه ادامه داد. پس از ترور منصور مخفی شد و مدتی را در کشورهای همسایه گذراند. در ۲ شهریور ۵۷ از سوی ساواک شناسایی شد و در درگیری مسلحانه شهید شد.

^۳ جعفر شریف امامی متولد ۱۲۸۹ در تهران فرزند حاج محمدحسن خان نظام‌العلماء پیشکار امام جمعه تهران (سید محمد امامی). وی پس از تحصیل در آلمان به ایران بازگشت و برای نخستین بار در کابینه رزم‌آرا به

کارمندان و کارگران را هم بالا برد. مبدا تاریخ را که شاه در سال ۵۵ از هجری خورشیدی به تاسیس شاهنشاهی در ایران آورده بود، سر جای اول برگرداند. سعی کرد به روحانیون قم پلی بزند و از این [دست] کارها کرد. اولین بار هم بود که شاه در شهرپور اعتراف کرد که در ایران اشتباه‌هایی صورت گرفته است.

از این پس دیگر فاز تندتر می‌شود. انحلال حزب رستاخیز را داریم. قبل از آن محاصره منزل آقای خمینی در نجف رخ داد. قبل‌تر از آن، با شروع سال تحصیلی [تظاهرات دانش‌آموزی آغاز شد]. [تا آن زمان] در ایران اصلاً دانش‌آموزان تظاهرات و تجمع نکرده بودند. اما آن موقع تعداد دانش‌آموزان ۱۱-۱۰ میلیون نفر بود که پشت جبهه‌ای بودند. عشق تظاهرات هم داشتند و هر روز تظاهرات و تجمع می‌کردند. فضای مدارس به طور جدی سیاسی شد. فضای بعضی از مدارس تهران هم مثل مدرسه البرز خیلی کیفی و جدی شده بود.

نماز عید فطر قبل‌تر از آن بود. جلوتر که می‌آییم آزادی زندانیان را داریم. سپس هفته همبستگی در دانشگاه‌ها را بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۵۷ داریم. [از این] پس دیگر فضای ایران درگیری، تظاهرات و کشتار بود. [در این زمان] کشتار سراسری می‌شود و نقطه اوج آن به ۱۳ آبان سال ۵۷ می‌رسد. فیلم کشتار ۱۳ آبان دانشگاه، شب از تلویزیون پخش شد. اولین بار بود که تصویر به خون درغلتیدن جوان‌ها توسط ارتش و تصویر تیراندازی ارتش از بیرون به درون دانشگاه نشان داده شد. [این تصاویر] خیلی موج ساخت و فردا تهران غوغا شد و همه شهر به آتش کشیده شد. البته آتش‌سوزی‌ها سازمان‌یافته بود و به نظر می‌رسید که توسط خود رژیم باشد. ولی به هر حال مردم هم ملتهب بودند. [عبدالله] شیبانی، رییس دانشگاه [تهران]

سمن وزیر راه منصوب شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد رئیس سازمان برنامه شد. در سال ۱۳۳۹ از سوی شاه به نخست‌وزیری رسید ولی طول عمر دولت او ۸ ماه بیشتر نبود. در سال ۴۲ به مجلس سنا راه یافت و تا سال ۵۷ در آن مجلس به سمت نماینده و سپس رئیس حضور داشت. در شهریور ۵۷ به دنبال تحولات سال ۵۷ جانشین آموزگار شد. به امید اینکه بتواند از رابطه خود با روحانیت استفاده کند و شعله خشم مردم را فرونشاند، ولی در این کار توفیقی نیافت. دو کشتار ۱۷ شهریور و ۱۳ آبان در دولت او صورت گرفت. شریف امامی در اواخر عمر رژیم به خارج از ایران گریخت و در سال ۱۳۷۸ در آمریکا درگذشت.

استعفا داد و فردای آن روز هم دولت نظامی آمد. آن جمله معروف شاه که «صدای انقلاب شما را شنیدم» همان فردای ۱۳ آبان بود.

[از این پس] دیگر پاریس نقطه عطفی برای رفت و آمدهای سیاسی بود. ملیون و مذهبیهون، روشنفکران و سستی‌ها راحت به پاریس می‌رفتند، دیدار می‌کردند و می‌آمدند. اعتصابات کارمندی هم دیگر شروع شد و محافظه‌کاری کارمندی کنار گذاشته شده بود. قطع برق سراسری [صورت می‌گرفت]. درست [هنگام پخش] اخبار هشت شب تلویزیون، برق را قطع می‌کردند تا دیگر تریبونی برای رژیم وجود نداشته باشد. این اتفاق سه چهار ماه ادامه پیدا کرد و اتفاق مهمی بود. کارکنان اداره برق تهران میدان شهدا (ژاله) این کار را کردند. جامعه کارکنان بانک مرکزی نیز لیست خارج‌کنندگان ارز را منتشر کردند.

اتفاقات مهمی در این دوره می‌افتاد. هم‌چنان که ماه رمضان نقطه عطف مذهبی بود و انقلاب را به یک فاز جدید وارد کرد، محرم جدی‌تر از رمضان این نقش را به عهده گرفت. همه از اول محرم در تهران و شهرستان‌ها [به صورت] ابتکاری به پشت‌بام‌ها می‌رفتند و تکبیر و شعار می‌دادند. قابل کنترل هم نبود. شب اول محرم در سرچشمه تهران درگیری خیلی شدیدی شد. چند اتوبوس‌ران اتوبوس‌های خود را بین حکومت نظامی با مردم حایل کردند و در آنجا چند راننده اتوبوس و تعداد بسیار زیادی از مردم شهید شدند. فردای آن روز آقای طالقانی اطلاعیه دادند. در ۸ آبان ۵۷ آقای طالقانی، آقای منتظری و [چهار روز قبل هم] آقای مهندس سبحانی - که اینجا حضور دارند - از زندان آزاد شدند. آن روز ۲۰۰ هزار نفر از مردم - ۲۰۰ هزار نفر رقم خیلی زیادی است، دو برابر استادיום ۱۰۰ هزار نفری است - به خانه آقای طالقانی در پیچ شمران رفتند و سعی کردند که [با ایشان] دیدار داشته باشند و خسته نباشید بگویند. از آن به بعد خانه آقای طالقانی تقریباً سانتر رهبری در تهران شد. آقای خمینی از بیرون [از کشور] و با امکانات و مدیریت خاص خودش شرایط را پیش می‌برد. خانه آقای طالقانی هم در داخل ستاد بود.

اینجا دیگر التهاب‌های مسلحانه هم شروع شد؛ مثلاً یک کادر [ارتش به نام]

گروه‌بان سلامت‌بخش و یک [سرباز] وظیفه به اسم عابد بود^۱ که ظهر روز عاشورا در سلف‌سرویس مقرر گاردِ لويزان، گارد شاه را به رگبار بستند. تعداد زیادی از گاردی‌ها کشته شدند و خود آن دو نفر هم آن روز شهید شدند. وصیت‌نامه‌شان را هم از قبل نوشته بودند.

نقطه‌عطف راهپیمایی‌های [آن زمان] تاسوعا و عاشورا بود. [راهپیمایی] تاسوعا به دعوت آقای طالقانی بود. تقریباً می‌شود گفت یک رفراندوم عمومی غیررسمی بود که بعد از آن مواضع آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها آرام آرام تا حدودی رو به تغییر رفت. دیگر همه شهرستان‌ها شلوغ بودند. نیروهای عمل‌کننده -هم فدایی‌ها و هم نیروهای رزمنده مردمی- عمل می‌کردند. [در این زمان] دانشگاه بعد از تعطیلی دو ماهه باز شد. بازگشایی دانشگاه خیلی پرشور بود. آقای دکتر سحابی آنجا سخنرانی کردند. حدود ۱۵۰ هزار نفر از مردم به آنجا آمده بودند و پیوند دانشگاه و توده آنجا به‌طور جدی برقرار شد. دانشگاه از آن موقع دیگر به‌طور جدی پاتوق بود. کپه‌های مردمی و بحث‌های دانشجویی و مردمی، اتفاق ویژه‌ای بود. بعد هم که مطبوعات باز شدند. آقای خمینی هم خیلی فعال بود.

به دی‌ماه که می‌رسیم در گوادلوپ^۲ یک اتفاق ویژه افتاد. گوادلوپ کنفرانسی بود که سران آمریکا، آلمان، انگلستان و فرانسه آن را برای نوعی مواجهه مشترک با انقلاب ایران برگزار کردند. در آنجا آنها بر خط انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و رادیکالیزه نشدن انقلاب ایران تاکید کردند. آنها این خط را در آنجا تایید کردند و پیش بردند.

اتفاق‌های مردمی هم زیاد رخ می‌داد. مثل ۱۴ اسفند ۵۷ که [حدود] یک میلیون نفر از مردم بی‌اختیار سر مزار مرحوم مصدق رفتند و آنجا میعادگاه همه نیروها شد، در ۱۷ دی ۵۷ همه نیروها -روشنفکر و غیرروشنفکر- [به‌صورت] خودجوش سرمزار

^۱. اسماعیل سلامت بخش و ناصرالدین امیدی عابد در آذرماه ۱۳۵۷ طی عملیاتی که بعدها به عملیات لويزان معروف شد ۲۷ نفر از سران گارد را به رگبار بستند و خود در درگیری کشته شدند.

^۲. نام جزیره‌ای در غرب اقیانوس اطلس و متعلق به فرانسه است. در ۱۴ دی ۵۷ روسای چهار کشور آلمان، آمریکا، فرانسه و انگلیس برای گفتگو پیرامون مسائل ایران گرد هم آمدند.

تختی رفتند. [در همین زمان] سر خیابان بهار خانه سرهنگ زیبایی^۱ بود که آن را به یک خانه امن و شکنجه گاه ساواک [تبدیل] کرده بود. مردم به آنجا هم ریختند، آن زیرزمین کشف شد و مردم آنجا را غارت کردند. اول بار بود که مردم آلات و تخت و اسباب شکنجه را می دیدند. البته آن خانه خالی بود و دیگر کسی آنجا نبود و عملی هم آنجا انجام نمی شد.

اتفاق مهم [دیگر] ورود هویزر^۲، یک ژنرال مدیر و تشکیلاتی به ایران بود که هم برای مهار ارتش و جلب حمایت ارتش برای دولت بختیار و هم برای فراهم کردن تمهیدات خروج شاه از ایران [رخ داد].

جلوتر که می آیم آخرین روز دی ماه اتفاق مهمی افتاد. [در این روز] آخرین گروه از زندانیان سیاسی آزاد شدند. آخرین گروه، رهبران سازمان ها بودند. این اتفاق، اتفاق مهمی بود. آزادی هایی که از یک سال قبل شروع شده بود تا اینجا رسید. بلاخره آن رژیم هم هوشیار بود و نمی خواست که تشکیلاتی ها و سازمانی ها [از زندان] بیرون بیایند و تا روز آخری که می شد، جریان ها را نگه داشت. روز آخر [کادر] رهبری مجاهدین، رهبری فداییان و رهبری گروه های جنبش مسلحانه بیرون آمدند.

در [ادامه ای این] سیر ترورها بود؛ دانشی^۳ یک آخوند رستاخیزی بود که توسط «موحدین» ترور شد. [رخداد مهم] دیگر پیام های مجاهدین و فداییان به آقای خمینی

^۱ علی زیبایی، سرهنگ ارتش و بازجوی ساواک بود که در دی ماه ۱۳۵۷ منزلش در خیابان بهار توسط مردم تظاهرات کننده کشف می شود.

^۲ رابرت هایزر، ژنرال چهارستاره نیروی هوایی آمریکا که در ۱۴ دی ۱۳۵۷ به منظور ابلاغ نظرات دولت و رئیس جمهوری آمریکا به شاه و مقامات ایرانی و به ویژه نظامیان ایرانی به تهران آمد. آن چنان که در خاطرات نظامیانی چون ارتشبد عباس قره باغی آمده هدف اصلی اول حفظ انسجام ارتش ایران و جلوگیری از فروپاشی و نیز اقدام نظامیان علیه مردم و طرفداری از شاه بود. او در ۱۹ بهمن ۵۷ تهران را ترک کرد.

^۳ غلام حسین دانشی متولد ۱۳۱۵. او که ملبس به لباس روحانیت بود، نماینده ی آبادان در دوره ۲۴ مجلس شورای ملی بود. وی در تاریخ ۸ بهمن ۵۷ توسط گروه موحدین ترور شد ولی به جز صدمه در ناحیه ی سینه و کتف آسیب جدی ندید. پس از پیروزی انقلاب بازداشت و در اسفند ۱۳۵۷ اعدام شد.

بود که پیام‌های مهم حمایت بودند. اولین حضور و برخورد مجاهدین و گروه‌ها بعد از زندان با مردم در ۴ بهمن ۵۷ در دانشگاه تهران بود. [در این روز] رجوی سخنرانی کرد.

دیگر آرام آرام به فاز دولت بختیار و موضع‌گیری‌های نیروها و آقای خمینی روی دولت بختیار می‌رسیم.

[اتفاق] بعدی آماده شدن مردم برای ورود آقای خمینی بود که واقعا ورودی بود که با خون مردم راه باز شد. ۶، ۸، ۹ و ۱۰ [بهمن] هر روز در تهران تجمع و کشتار وحشیانه‌ای بود. به‌خصوص ۶ بهمن که قرار بود ایشان [به ایران] بیایند و بختیار فرودگاه‌ها را بست. [در این روز] مردم حذفاصل فرودگاه تا بهشت زهرا را - کم تعدادتر از روز ۱۲ بهمن که آقای خمینی آمد- پر کرده بودند. آن روز کشتار زیادی در تهران صورت گرفت. هویر از ایران رفت. دولت موقت اعلام شد.

روز ۱۹ بهمن روز عجیبی بود. بنی‌صدر در دانشگاه صنعتی شریف سلسله بحث گذاشته بود. آن روز در آنجا وسط بحث بنی‌صدر از بیرون خبر دادند که همافرها دارند از مهرآباد به طرف مدرسه علوی، مقر آقای خمینی می‌روند. ما هم آنجا بودیم و آمدیم بیرون دیدیم که در یک سمت خیابان از میدان انقلاب تا میدان آزادی همافرها بودند که با لباس می‌دویدند تا به سمت مدرسه علوی بروند. آن روز، روز ۱۹ بهمن، روز سالگرد سیاهکل بود و فدایی‌ها راهپیمایی سیاهکل گذاشته بودند. سمت چپ خیابان همه فدایی‌ها بودند. جمعیت قابل توجه بود. در دانشگاه تهران هم مهندس بازرگان سخنرانی می‌کرد. فاصله من با مهندس بازرگان حدود ۱۰ متر بود. سخنرانی مهندس بازرگان خیلی مهم بود، همه آمده بودند ببینند مهندس چه می‌گوید. آن روز، روز خیلی عجیبی بود؛ همافرها از سمت راست خیابان می‌رفتند، فدایی‌ها بیرون دانشگاه شعار می‌دادند: «ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم». فضا عجیب بود، روز ابری ای هم بود. مهندس بازرگان اینجور شروع کرد که من ماشین نازک نارنجی‌ای هستم که انقلابی هم نیستم و مردم باید زمین آسفالتی را برایمان فراهم کنند که من بتوانم این ماشین نازک نارنجی را راه ببرم. در حقیقت یکی از پارادوکس‌های انقلاب در آنجا بود. فضا فضای انقلاب، سیاهکل و ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم و

راهپیمایی همافران بود. پای بحث بنی صدر هم در سالن بزرگ دانشگاه صنعتی شریف - سالن ورزش اسبی که سالن خیلی بزرگی بود- هر روز صبح ۱۵-۱۰ هزار نفر می آمدند که در آن روز از آنجا بیرون ریختند. این صحبت مهندس بازرگان فضای دیگری داشت که ان شاء الله در تحلیل سراغش خواهیم رفت.

فضا دیگر آنتاگونیسم محض بود و بعد هم نهایتا اعلام حکومت نظامی بود. آقای خمینی هم آن بیانیه را خیلی سریع داد و خیلی سریع بر شرایط فایق آمد و فضا را کامل در دست خودش گرفت. مردم قبل از آن پیام بیرون ریخته بودند و دیگر پادگان‌ها، رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها و ... تسخیر شده بود. نهایتا هم ۲۲ بهمن.

[زمینه‌شناسی]

دهل از دور، دهل از نزدیک، فروپاشی

بلاخره یک حکومت تاریخی فرو ریخت. [باید] ببینیم زمینه‌های آن چه بوده است. دهلی هست، همه سعی می‌کنند «دهل از نزدیک» را بشنوند اما «دهلی از دور» صدا می‌کرد و آنها که باید آن صدا را بشنوند، یعنی خود رژیم، نمی‌شنید.

در جلد سوم تاریخ ویل دورانت، مقدمه کیفی‌ای راجع به سقوط امپراتوری رم آمده است. آنجا می‌گوید مدتها قبل از سقوط فیزیکال امپراتوری رم، [به دنبال] مناسبات جامعه تحت‌انقیاد رومی‌ها و سازوکارهای تشکیلاتی و فساد که مثل موریانه بر جامعه هیات حاکمه افتاده بود، فروپاشی و سقوط کامل صورت گرفته بود. اینجا [در ایران هم] آن روزها که همه در خیابان بودند، به نظر می‌رسید که دهلی از دور بوده که خود حاکمیت به آن توجه نداشته است. دهلی هم از نزدیک بوده است. این سیر نهایتاً منجر به فروپاشی شد.

سنت تاریخی – حکم تاریخ

[در اینجا به] زمینه‌ها اشاره می‌کنیم. «سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ یک وقت این حرف را من می‌زنم یا ما می‌زنیم، می‌شود شوخی گرفت اما این حرف را جدی‌ترین عنصر جهان، تشکیلاتی‌ترین عنصر جهان، مهندس‌ترین عنصر جهان و محاسب‌ترین مهندس جهان، یعنی خدا می‌زند. این حرف را که سنتها جاری‌اند و غیرقابل تغییرند. سنت جامعه ایران هم [همین‌طور است]. بلاخره یک پهلوی اول بود که ۲۰ سال با آن سیر و سلوک جامعه ایران را اداره کرد.

^۱. سوره فتح آیه ۲۳، این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

بعد پسرش، پهلوی دوم با سیر و سلوک دیگری آمد. اصلاً دیگر جهان توحش او را نمی‌پذیرفت. یک سنت تاریخی و یک حکم تاریخی بود که این مجموعه بعد از بیش از نیم قرن - از اول ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷، ۵۷ سال عمری است و نسل‌هایی آمده‌اند و رفته‌اند- باید برود. واقعا تاریخ شوخی هم نداشت، خدا هم شوخی نداشت.

دورریز فرصت‌ها

از درون خود [رژیم] هم که نگاه کنیم، کارش دورریز فرصت بود. فرصت‌های جدی‌ای برای سالم‌سازی یا احیای رژیم پیدا شد. یک فرصت، فرصت مصدق بود که شاه مثل انگلیس، نروژ، دانمارک و ... شاه مشروطه سلطنتی شود. بلاخره نظام مشروطه هنوز در جهان متروک نشده است. مثلاً حاکمیت سوئد که الان همه [به صورت] متفق‌القول می‌گویند پایدارترین دموکراسی جهان است، پادشاهی و مشروطه سلطنتی است. فرصتی پیدا شد که تقسیم‌کاری بین دولت ملی و شاه بشود و یک مشروطه سلطنتی ایجاد شود. اما شاه قاعده بازی را به هم ریخت. مصدق هم که قصد اعلام جمهوری و برانداختن سلطنت را نداشت. هیچ‌کس این قصد را نداشت. فرصت دوم نسبی سر اصطلاحات ۴۰ فراهم شد که باز نشان داد [شاه] اساساً اصلاح طلب نیست. فرصت سوم هم دوران حقوق بشر بود که فرصت آخر بود و اصلاً امکان تحقق پیدا نکرد. حاکمیت، حاکمیت دورریز فرصت‌ها بود.

قانون فواره

یک قانون فواره هم وجود دارد. تمدن و جریانی که ادعای متمدن بودن می‌کند، وقتی سینوس را طی می‌کند و به نقطه اوج فواره می‌رسد، در آن نقطه‌ای که دیگر دستاوردی ندارد، نقطه سرریزی‌اش هم هست. سال‌های ۵۴ و ۵۵ سال‌های عربده‌کشی - [البته] اصطلاح خوبی نیست - شخص شاه بود.

تبختر تاریخی - توهّم تاریخی

شاه واقعا خدا را بنده نبود. ادعا می‌کرد که ما تا چند سال دیگر سوئد را در دموکراسی می‌گیریم، سوئیس را در اقتصاد می‌گیریم و ... یک بار اشاره شد که تحلیلگری در سفارت آمریکا به نام واشی‌ورن هست که تحلیلی بر روی جنبش

مسلحانه در سال ۵۳ دارد که آن را به شخص شاه وصل می‌کند. شاه را تحلیل می‌کند و می‌گوید که ما باید به او بفهمانیم که دست از توهم بردارد - جمله خیلی زیباست - باید به او تفهیم کنیم که سقف پرواز او دویی است نه آلمان. خیلی مهم است، شاه هم می‌خواست برای خودش ام‌القرا درست کند و می‌خواست با ادبیات خودش همه این کارها را بکند. پس قانون فواره، قانون جدی‌ای که هیچ‌وقت به آن توجهی نشده است، در مورد حاکمیت شاه تحقق پیدا کرد. [شاه] هم تبختر تاریخی و هم توهم تاریخی داشت.

تضاد بود و نمود

در یک تضاد بود و نمودی سیر می‌کرد.

زیست دایناسوری و نابلدی انطباق

مهمتر از همه اینها این است که زیست آن مجموعه یک زیست دایناسوری بود. دایناسورها می‌خواهند همه عرصه را از آن خودشان کنند، عربده بکشند و مظاهر تمدن غیرخودشان را نابود کنند تا فقط خودشان را اثبات کنند. [مجموعه حاکمیت شاه هم] اصلاً بلد نبود خودش را با شرایط انطباق بدهد. در شرایط زمان دکتر مصدق که شرایط یک توسعه اجتماعی - اقتصادی سالم و ملی در ایران شکل گرفت، نتوانست خودش را با آن انطباق بدهد، زیر قاعده بازی زد و به کمک آمریکا کودتا کرد. در دهه ۴۰ هم نتوانست خودش را تطبیق بدهد. [در آن زمان] هم نیروها در ابتدا برانداز نبودند. همه نیروهای مصدقی و همه نیروهای مذهبی گفتند: «اصطلاحات آری، اما دیکتاتوری نه». همه گفتند بیا در کادر قانون اساسی؛ بعد از سرکوب ۴۲ [بود] که همه از قانون اساسی عبور کردند، [بیشتر] کسی از آن عبور نکرده بود.

این زیست دایناسوری یک حاکمیت و نابلدی انطباق آن است. یک فاکت تاریخی وجود دارد [که مربوط به] شریف امامی است و خیلی خیلی عبرت در آن است. شریف امامی که بود؟ [کسی بود] که آمده بود یک دولت لیبرال در ایران مستقر کند، رفورم برقرار کند و اصلاً کابینه‌اش را «کابینه‌ی آشتی ملی» لقب داد. ولی بیشترین خونریزی‌ها - حتی بیشتر از دوران دولت نظامی ازهارای - زمان شریف امامی بود.

ببینیم شریف امامی چه می‌گوید. او در ۵۷/۸/۱۰ در مجلس عنوان می‌کند: «در بعضی از نقاط دستور داده‌ایم که ماموران حتی‌المقدور از کشتن مردم خودداری کنند چون موجب ناراحتی خواهد شد و بیش از همه گرفتاری‌اش بیخ ریش دولت خواهد بود. این کشتارها هفته، چهل و سال دارد». ببینید دولتی که آمده توسعه سیاسی بدهد، دولتی که اسمش آشتی ملی است، مشکل کشتار دارد. مشکل کشتارش هم از موضع انسانی نیست، از موضع مشکلاتی است که به قول خودش بیخ ریشش را می‌گیرد.

آخر سر رژیم شاه را باید این‌طور تحلیل کرد: یک زیست دایناسوری که اصلا نمی‌خواهد مدل زیستش را عوض کند. در دهه ۴۰ همه جهان روی تغییر ساختار اقتصادی، رفورم و تطیف سیاسی آمده بود، اما [رژیم شاه] نیامد. دوران مصدق همه جهان گفتمان مبارزه ملی، منافع ملی و گفتمان حقوقی را پذیرفتند، [شاه] در این گفتمان هم نیامد. نتوانست در گفتمان حقوق بشر هم بیاید. فاکت دیگری هم هست؛ در اوج درگیری‌های آذر ۵۷ که رژیم شاه تقریباً دارد می‌رود، خبرنگار آمریکایی از شاه می‌پرسد که آیا اتفاقاتی که در ایران افتاد و شما فضا را کمی باز کردید، متاثر از فشار آمریکا و حقوق بشر بود؟ می‌گوید: «نه مستقیماً، ولی بله». بعد پارادوکس خودش را می‌گوید - حرفش هم حرف شریف امامی است - می‌گوید ما داریم سرکوب می‌کنیم اما می‌خواهیم توسعه سیاسی هم بدهیم. اصلاً مگر چنین چیزی می‌شود؟ مگر می‌شود هم بخشی و هم بخواهی توسعه سیاسی بدهی؟ مگر می‌شود هم حکومت نظامی برقرار کنی و هم بخواهی آزادباش سیاسی بدهی؟ واقعاً با عربده آمدن و با عربده رفت. دستاورد [جدی‌ای] نداشت، نمی‌گوییم هیچ نداشت، نه! بی‌انصافی است. بالاخره با پول نفت و مدیریت تحت انقیاد خودش یک سری ثمرها مثل نرم‌های بهداشت، آموزش و زیست در ایران بهبود پیدا کرد. تقریباً از برنامه چهارم به بعد برنامه‌ها به سمتی به سوی اقتصاد رفاه طی کرد و بیمه‌های کار و اجتماعی داشت در ایران کامل می‌شد ولی این برای یک دوره ۳۷ ساله اصلاً دستاورد نیست. پس زیست دایناسوری و نابلدی انطباق [وجود داشت].

حافظه‌ی انباشته و کینه‌های تلنبار

بلاخره جامعه بیکار نیست. حرکت، در جوهر و عَرَض همه جا هست. شاه مثل همه حکومت‌های مانند خودش فکر می‌کرد که دینامیسم درون خودش است و می‌تواند دینامیسم [طرف] مقابل را بگیرد. همه حاکمیت‌هایی که قدرت در دستشان است، اینطور فکر می‌کنند. [در حالی که] حرکت جوهری، قانون جهان است. همچنان که تو دینامیسم سرکوب داری، ذهن و قلب [جامعه] هم دینامیسم دارد. مهر و کینه او هم دینامیسم دارد. حافظه جامعه ایران انباشته از سرکوب‌های رضاخانی، کودتای سال ۳۲، خرداد ۴۲، اتفاقات مهم حدفاصل ۴۲ تا ۵۷ و اتفاق‌های حدفاصل ۵۶ تا ۵۷ بود. پس حافظه‌ها انباشته و کینه‌ها تلنبار بود، چند دهه آرمان و در کنار آن یک دهه ویژه که در آن اتفاق ویژه‌ای افتاد و نسل نویی آمد که کباده‌کش دوران شد. پاک‌ترین، بی‌شیله‌پيله‌ترین، سازمان‌ده‌ترین و فکورترین نسل آمد که پای تحول در ایران ایستاد. این نسل، نسل وارداتی نبود؛ بچه‌های خود مردم بودند. یعنی اگر جنبش مسلحانه ایران یا همان‌ها را که پای درس شریعتی در حسینیه می‌آمدند تحلیل کنیم، بخشی از آنها مادون طبقه متوسط هستند. بخش مهمی از آنها هم طبقه متوسط فرهنگی هستند. اینها همه خانواده و پشته داشتند. خانواده و پشته‌ها [هم به میدان] آمدند. «توتم‌پرستی» شریعتی در آذرماه سال ۵۷ از طریق کتاب‌فروشی‌های سیار و کنار خیابان و بغل پیاده‌رو، یک میلیون تیراژ پیدا کرد و رکورد [تیراژ کتاب در] ایران را بعد از «سووشون»^۱ خانم دانشور شکست. بلاخره این کتاب‌ها را چه کسی خرید؟ آن موقع خانم خانه‌دار سنگین و کاملاً بی‌حجاب پای بساط کتاب می‌آمد، ۵۰۰ تومان کتاب می‌خرید. خیلی مهم بود، سری کتاب‌های شریعتی را جمع می‌کرد و می‌خرید.

چند دهه آرمان، یک دهه‌ی ویژه

بلاخره جامعه هم حس و درکی دارد. چقدر می‌شود نافی این حس و درک شد؟ حاکمیت از سال ۱۳۵۲ به بعد فکر کرد جامعه ایران فقط موز، آناناس، تاکسی تلفنی و

^۱ رمان سووشون، نوشته سیمین دانشور، داستان زنی به نام زری است که در فضای فئودالی روستاهای ایران در سالهای ۱۳۲۰ به سر می‌برد و تا پایان داستان موفق می‌شود قهرمانه توانایی‌های خود را به اثبات برساند.

بازار کویتی، کنار دریا و محمودآباد [می‌خواهد]. اما اصلاً اینطور نبود. جامعه ایران آرمانی داشت. چند دهه آرمان و یک دهه ویژه.

دفع و رانش طیف‌های سنتی و شبه‌مدرنیسم تحمیلی

دفع و رانش سرکوب‌گرانه نیروهای سنتی و [حاکمیت] یک شبه‌مدرنیسم تحلیلی [از دیگر ویژگی‌های زمینه‌ای دوره یاد شده است].

شوخی با عرف- با مذهب

پیشتر به کتاب *غرور و سقوط* آتونی پارسونز^۱ اشاره شد. این کتاب دیدگاه یک فرد بیرونی انگلیسی است که کل سیستم فکری‌اش اپنینگ^۲ است و حساسیت‌هایی را که ما به لحاظ عرفی و شرعی داریم، ندارد. او از اتفاقاتی که در ایران می‌افتد، تعجب می‌کند. می‌گوید آن صحنه تجاوز که در خیابان زند شیراز در جشن هنر سال ۵۶ نمایش دادند و همه مردم مبهوت تماشا کردند، درهایدارک لندن هم نمی‌تواند اتفاق بیفتد. با اینکه فضای لندن خیلی با فضای شیراز فرق دارد، چنین اتفاقی آنجا نمی‌تواند بیفتد، اما این صحنه تجاوز در خیابان زند که ۵۰۰ متر آن‌طرف‌تر شاه‌چراغ است، [رخ می‌دهد]! یعنی حاکمیتی آمد که با عرف، مذهب و همه چیز شوخی کرد.

پدرخواندگی امریکا

ایران بعد از سال ۳۲ پدرخوانده‌ای داشت؛ مثلاً همین *موسسه‌ی پادجنت*، مجله‌ی *زن روز* و دخترشایسته، ارتش و سرمستشاری، اداره اصل چهار آمریکا^۳، شرکت‌های آمریکایی، باشگاه آمریکایی‌ها، تلویزیون آمریکا، موسسه انتشارات

^۱ سفیر انگلستان در ایران.

^۲ Opening.

^۳ پس از پایان جنگ دوم جهانی آمریکا به منظور حفظ کشورهای پیرامونی خود و کمک به بازسازی آنها طرح مارشال را در کشورهای اروپایی به وجود آورد. هم‌زمان در کشورهای غیراروپایی اداره اصل چهار ترومن در سال ۱۳۳۸ در ایران تاسیس شد. از آن پس کمک‌های مالی و فنی آمریکا در قالب این اداره عرضه شد. اداره اصل چهار تا اواسط دهه ۱۳۴۰ در ایران فعالیت داشت.

فرانکلین^۱، کانون پرورشی فکری کودکان و نوجوانان و [در ایران فعالیت می‌کردند]. من سال ۷۰ فهرست عناوین انتشارات [کانون پرورشی] را دیدم، تا قبل از سال ۵۷ از ۴۰۰ کتاب ۳۶۰ عنوان از کتاب‌های آمریکایی است. فیلم‌های تلویزیون را نگاه می‌کردی، همه سریال‌ها [مانند] روزهای زندگی، بت مسترسون، چاپارل، آمریکایی بود. بخش مهمی از فیلم‌های روی اکران هم آمریکایی بود.

در ایران واقعا سیستم بای‌بک که می‌گویند [حاکم بود]. بای‌بک در صنعت و نفت، اجاره ظرفیت صنعتی به مهمان خارجی است. یعنی شما یک خط تولید دارید، برای آن مواد و مدیریت ندارید، ولی کارگر و فیزیکال ماشین‌آلات را دارید. آن را به یک طرف خارجی اجاره می‌دهید، او مواد و مدیریت می‌آورد. آخر سر بای‌بک می‌شود و [سود] ۵۰-۵۰ یا ۶۰-۴۰ -به هر نسبتی- تقسیم می‌شود. [ایران آن زمان] واقعا بای‌بک و در اجاره آمریکایی‌ها بود. این موضوع خیلی توی ذوق می‌زد و مساله‌انگیز بود.

سرآمدِ دورانی

آن دهل از دور و دهل از نزدیک بلاخره منجر به فروپاشی شد و دوران سرآمد. هر جریانی -جریان فکری یا حاکمیتی- دورانی دارد. رژیم شاه هم که هم امکان بر باد ده، هم منابع بر باد ده و هم دوران بر باد ده بود. اینکه آخر سر شاه آمد و گفت صدای انقلاب شما را شنیدم، هم پارادوکس بود. از رهبران مذهبی خواست که جوانان را نصیحت کنند و آنها را از فاز انقلاب پایین بیاورند. اما آخر سخنرانی‌اش دولت نظامی برقرار کرد؛ یعنی دست‌بردار نبود. حاکمیت با این مدل خو گرفته بود و نمی‌توانست آن را تغییر بدهد و بلاخره رفت.

^۱ از موسسات بزرگ انتشاراتی در جهان است که در سال ۱۹۵۲ میلادی در نیویورک تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۵۳ شعبه آن در تهران آغاز به کار کرد. می‌توان گفت که برای اولین بار تولید کتاب به شکل نوین آن را در ایران پدید آورد و کتابهای زیادی را منتشر کرد. از محل عواید آن چاپخانه افست را در ایران راه‌اندازی کرد. از جمله موسسات وابسته به آن سازمان کتاب‌های جیبی بود. در سال ۱۳۴۴ همایون صنعتی‌زاده به ریاست این موسسه منصوب شد. پیش از انقلاب این موسسه به عنوان یکی از بازوهای فرهنگی آمریکا در ایران مشهور بود. پس از پیروزی انقلاب منحل شد و به جای آن سازمان انتشارات انقلاب اسلامی با امکانات آن و لوگوی آن به فعالیت پرداخت.

ممکن است اکنون بچه‌های جدید بعد از سی سال و این آش شله‌قلمکاری که می‌بینند و این واویلائی که هست، بگویند قبلی‌ها غلط کردند و بی‌جا کردند. اما واقعیت این است که شاه مستقل از نیروی مقابلش، خود استعداد بقا نداشت. خودش در ۳۷ سال چند فرصت بقا را دود آسمان کرد. چه امکانات و چه فرصت‌هایی [در دوران شاه] دود هوا شد!

دوران سر آمده بود. دیگر از آبان‌ماه، شاه هم سرآمدن دوران خود را باور کرده بود. همه باور کرده بودند. هويزر هم [باور کرد]. یک سخن تاریخی [ربيعی] و یک سخنرانی تاریخی رمزی کلارک دارد که در تقویم هم هست. رمزی کلارک یکی از دموکرات‌ها و دادستان پیشین آمریکا بود و یکی از [فعالیت‌هایش] هم با زیمرمن بود. آقای خمینی در دی و بهمن ۵۷ چند ملاقات داشت که یکی با رمزی کلارک بود. کلارک وقتی از ملاقات ۲ بهمن با آقای خمینی بیرون می‌آید و با خبرنگاران مصاحبه می‌کند، می‌گوید: کلید حل مسایل ایران در دست آیت‌الله خمینی است و بختیار شبهی بیش نیست. از آنجا بود که رژیم آمریکا حس کرد که دیگر نمی‌تواند پشت بختیار بایستند. هويزر هم [به ایران] آمده بود که تمهید [رفتن شاه را] فراهم کند. [در آن زمان] بدیعی، فرمانده نیروی هوایی بود. او بعد از انقلاب محاکمه شد و محاکمه‌اش در روزنامه‌ی اطلاعات هست. [بدیعی در این محاکمه] یک جمله تاریخی دارد و می‌گوید: هويزر به ایران آمد، دم شاه را مثل موش گرفت و بیرون انداخت. این جمله خیلی تاریخی است. سر آخر سرنوشت این بود. البته این تمثیل است. هويزر این کار را نکرد، در واقع جامعه ایران و مردم این کار را کردند. مبارزات خونین بعد از ۳۲ و ۴۲ به خصوص مبارزات دهه ۵۰، آموزه‌های شریعتی و زحمت‌های همه نیروها - نهضت اول، جبهه اول، جبهه دوم [و ...] - بود. مجموعه، مجموعه مُشاعی بود که از یک طرف به عنوان عَرَض [عمل کرد]، جوهر رژیم شاه هم [از طرف دیگر] جوهر عدم انطباق، ناماندگاری و نابلدی بود و بلاخره باید می‌رفت. دستاوردی هم نداشت که به تاریخ وصلش کند.

پرسش و پاسخ

* شما در مورد حقوق بشری که کارتر آورد گفتید که تاکید روی حقوق بشر یک کار غیرانقلابی محسوب می‌شد. بالاخره آن موقع فضا چطور بود، آمریکا مقابل انقلاب بود یا نه؟ هر موقع دموکرات‌ها بر سر کار می‌آیند، اتفاقات را حاصل نرم‌خویی دموکرات‌های جهان می‌دانند. الان هم در جامعه این حرف زده می‌شود که شاه به خاطر کارتر زیاد نکشت. طبق آماري که آقای باقی هم دادند، انقلاب کلاً ۲ هزار و ۷۰۰ نفر کشته داده است. آیا این بحث با تحلیل ما بر نظام سرمایه‌داری که دموکرات و جمهوری‌خواه در آن یکی هستند، می‌خواند؟ آیا تاثیر کارتر روی انقلاب ایران بهره‌ای از حقیقت دارد؟

دموکرات‌های آمریکا که عاشق چشم و ابروی مردم نیستند. نمی‌خواهند جایی توسعه سیاسی باشد و سفره دموکراسی باز شود. این تلطیف‌ها در دورانی است که دیگر هیچ گریزی نیست. در دوران انفجاری زمان کندي، جهان یک جور انفجاری و در دوره کارتر هم جهان جور دیگر انفجاری بود. مثل بحثی که شریعتی در اقتصاد تحت عنوان به سر عقل آمدن سرمایه‌داری می‌کند، اینجا هم به سر عقل آمدن سرمایه‌داری در بزنگاه‌های استراتژیک است. [شرایط جوری است که] بیش از این نمی‌توان سرکوب کرد. مجموعه حاکمیت آمریکا کاملاً از پیرامونش، از شاه و از باب چون جی و سرهنگ وان و... حمایت می‌کرد. ولی دیگر به جایی رسید که [حمایت ممکن نبود]. در ایران دیگر بیشتر از این شکنجه و کشتار و سرکوب جا نداشت. دو هزار و ۵۰۰ نفر کشته کمی نیست. کسانی زیر شکنجه رفتند، کسانی اعدام شدند و به میدان تیر رفتند که می‌توانستند جامعه را اداره کنند. فرد معمولی نبودند، عصاره تاریخی یک ملت بودند. نباید کم‌می نگاه کرد.

سرفصل دکترین کندي و سرفصل دکترین حقوق بشر در یک بحران بین‌المللی بود. جهانی می‌رفت که دیگر بی‌مهار شود. در دورانی که جهان می‌رفت که بی‌مهار

شود، اینها آمدند با یک عنصر جدید دورانی مهار بزنند. خط مهار همیشه بوده است. کندی یک جور مهار زد و با آن مهار ترکیه و آرژانتین و برزیل را از کمپ انقلاب و جنبش دهقانی و تکرار تجربه کوبا و چه گوارا رها کرد. این هنر مدیریتی‌ای بود که داشتند. در ایران توانستند [انقلاب را] به تاخیر بیندازند ولی منتفی نشد و بالاخره ۱۳۵۷ رخ داد. دهه ۷۰ هم به همین ترتیب، بخشی از جهان را از انقلاب و انفجار رهانیدند مثل سرهنگ‌های یونان و آرژانتین و... [دکترین حقوق بشر] دکترینی است برای مهار بحران.

در دوران ریگان هم یک استراتژی آوردند که از اسمش هم معلوم بود چه محتوایی دارد؛ دموکراسی هدایت‌شده. [بر اساس این استراتژی] در چند کشور مثل پاناما، بنگلادش و فیلیپین و... اپوزسیون را [روی کار] آوردند، بعضا نخست وزیر شدند. هم بحران جنسیتی در آن جا تخفیف پیدا کرد، هم مشارکت اپوزسیون تخفیف پیدا کرد. [در زمان] بحران، راه [مشارکت] اپوزسیون در مدیریت جامعه بسته شده بود. با چنین ترفندهایی می‌آیند و مقطعی مساله حل می‌کنند، اما مساله حل نمی‌شود. مثلاً در جهان امروز هم که یک بحران و یک پارادوکس اصلی دارد، [اگر] به سر فصل لاینحلی برسد آنها سعی می‌کنند با یک گفتمان جدید در آن وارد شوند. من تصور می‌کنم این طوری باید دید. فکتهایی هست که کارتر فردای ۱۷ شهریور که کشتار شده است، از شخص شاه حمایت می‌کند. فردای ۱۳ آبان نیز از شاه و دولت نظامی ازهاری حمایت می‌کند. آخر سر چه زمانی تن می‌دهند که بختیار جای ازهاری بیاید؟ وقتی که ایران روی کوکتل مولوتوف بود. ایران غیرقابل مهار بود. بختیار آمد و شعارهایی داد که دیگر آن زمان ذاتی جامعه ایران نبود. وقتی دیدند که بختیار هم در آخرین کریدور قابل اتکا نیست، بالاخره شاه رفت و در گوادالپ نشستند بررسی کنند که دیگر [انقلاب] بیش از این رادیکال نشود. همیشه این طور است که دم‌کنی را فشار می‌دهند وقتی می‌خواهد سوتکش به هوا بزند یک مقدار تلطیف می‌کنند.

فهرست منابع^۱

پارسونز، آنتونی، غرور و سقوط. ترجمه‌ی منوچهر راستین، ۱۳۶۲، انتشارات هفته.
سولیوان، ویلیام، ماموریت در ایران، ترجمه‌ی محمود مشرقی، ۱۳۶۱، انتشارات هفته.

موحد، ه، دو سال آخر: رفرم تا ... انقلاب، ۱۳۶۳، انتشارات امیرکبیر.
نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج‌ساله‌ی ایران (از کودتا تا انقلاب)، ۱۳۸۷، انتشارات رسا.

هالیدی، فرد، ایران؛ توسعه و دیکتاتوری. مترجم علی طلوعی، ۱۳۵۹، نشر علم.
یزدی، ابراهیم، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران). ۱۳۸۶، نشر قلم.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز انقلاب ۵۷ توسط هدی صابر ارائه شده است.